

تحولات مفهومی ادبیات قومیت در گفتمان مدیریت سیاسی جمهوری اسلامی ایران

حسن صفوی پناه

دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی، واحد گرمسار، دانشگاه آزاد اسلامی، گرمسار، ایران.

حیدر لطفی^۱

دانشیار جغرافیای سیاسی و گردشگری، واحد گرمسار، دانشگاه آزاد اسلامی، گرمسار، ایران.

داود حسن آبادی

دانشیار گروه جغرافیا، واحد گرمسار، دانشگاه آزاد اسلامی، گرمسار، ایران.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۱/۲۰ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۲/۲۱

چکیده

امروز بحث قومیت یکی از موضوعات مهم در ساختارها، مباحث و چالش‌های سیاسی و امنیتی است. ایران در شمار کشورهای دارای تنوع فراوان قومی است و سرزمین ایران نه تنها در تاریخ گذشته خود بلکه هم اکنون نیز دارای ساختار چند قومی و ترکیبی از گروه‌های متنوع قومی است. علیرغم تلاش‌های دولت‌های مختلف پس از پیروزی انقلاب اسلامی برای برطرف کردن شکاف‌های مرکز - پیرامون و برطرف کردن محرومیت‌های مختلف هنوز برخی از این شکاف‌ها و محرومیت‌ها مشهود است. لذا هدف اصلی این مقاله عبارت است از تحلیل و بررسی تحولات مفهومی ادبیات قومیت در گفتمان مدیریت سیاسی جمهوری اسلامی ایران. سؤال اصلی مقاله این است که ادبیات قومیت در گفتمان مدیریت سیاسی جمهوری اسلامی ایران دارای چه تحولات مفهومی بوده است؟ فرضیه‌ای را که در این مقاله به دنبال تحلیل و بررسی آن هستیم این است که در گفتمان مدیریت سیاسی جمهوری اسلامی ایران قومیت از محتوای نژادی و جغرافیایی تا حدودی فاصله گرفته و ارزش‌های دیگری معیار مدیریت کلان و خرد مسئله قومیت قرار گرفته است. روش این مقاله توصیفی - تحلیلی است که در آن با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و نیز مقالات علمی و پژوهشی به تحلیل و تبیین موضوع پژوهش پرداخته خواهد شد. نتایج مقاله نشان می‌دهد که در ادبیات سیاسی ایران بعد از انقلاب اسلامی قومیت‌گرایی نژادی و جغرافیایی جای خود را به امت‌گرایی اسلامی - ایرانی داده است و مطالبات قومی نیز در صورتی که در این چارچوب باشد در گفتمان مدیریت چاره‌جویی می‌شود و در غیر این صورت نوعی سهم خواهی تلقی خواهد شد.

واژگان کلیدی: قومیت، ایران، ژئوپلیتیک قومی، مدیریت سیاسی.

^۱. نویسنده مسئول (d.lotfi.garmsar023@gmail.com)

مقدمه

امروز بحث قومیت یکی از موضوعات مهم در ساختارها، مباحث و چالش‌های سیاسی و امنیتی است. قومیت منبع بی‌ثباتی داخلی و منطقه‌ای در مطالعات امنیتی معرفی می‌گردد سیاست‌های قومی، نحوه مواجهه و برخورد و تعامل دول و حکومت با گروه‌های قومی و فرهنگی درون قلمرو سیاسی و جغرافیایی (سرزمینی) معنی شده است. شکاف‌ها و تعارض گروه‌های متنوع نقش مهمی در میزان ثبات با ایجاد بی‌نظمی و ناامنی کشور دارد. این شکاف‌ها و تعارضات ممکن است متقاطع یا موازی، فعال یا غیرفعال، واحد یا متعدد باشند. تعداد گروه‌ها، موازی بودن آن‌ها و فعال شدن شکاف‌ها موجب اختلاف با سایر مناطق و دولت مرکزی و در نتیجه بی‌ثباتی و ناامنی می‌گردد که در ایران قابل مشاهده است، زیرا در اغلب مناطق قومی نشین کشور، تضاد قومی و نژادی با تضاد زبانی و تفاوت مذهبی همراه است، بالطبع اگر این تضادها فعال شود و شکاف‌ها عمیق گردد موجب ناامنی خواهد گردید (احمدی، ۱۳۷۹).

نه تنها تعریف مشخص از قومیت ارائه نشده که همه صاحب‌نظران با آن موافق باشند بلکه از همان ابتدای ظهور آن در دهه ۱۹۶۰ قرن بیستم نوعی ابهام و آشفتگی پیرامون این مفهوم مشاهده می‌گردد. در خصوص علل آشفتگی مورد اشاره دلایل متعددی مطرح شده است، ولی آنچه در شکل‌گیری این ابهام در مفهوم قومیت و گروه‌های قومی با اهمیت به نظر می‌رسد، فقدان تعریف و وجود معیارهای متفاوت در تعاریفی است که تا به امروز توسط اندیشمندان مربوط در عرصه آکادمیک ارائه شده است. کشورمان در زمره ممالک دارای تنوع فراوان قومی محسوب می‌شود؛ و سرزمین ایران نه تنها در تاریخ گذشته خود بلکه هم اکنون نیز دارای ساختار چند قومی و ترکیبی از گروه‌های متنوع قومی است. این زمان درباره میزان جمعیت گروه‌های قومی ایران، آمار بسیار دقیقی در دست نیست و منابع مختلف ارقام متفاوتی ارائه داده‌اند (مختارزاده، ۱۳۸۳: ۱۵).

بر اساس یک آمار قابل استناد، با توجه به این که الگوی ملت در ایران ترکیبی و نامتوازن است، ملت ایران را می‌توان بر اساس متغیر قومیت، دین، مذهب و ملیت بررسی کرد. اکثر ملت ایران قوم فارس بوده و بر اساس آمار سال ۱۳۷۵، ۷۳ الی ۷۵ درصد جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند. بعد از فارس‌ها، آذری‌ها ۱۵ الی ۱۷ درصد هستند و ۳/۵ الی ۵ درصد به سومین گروه قومی، یعنی کردهای سنی و شیعه در غرب کشور اختصاص دارد و سپس قوم عرب در جنوب و غرب با ۳ درصد و قوم بلوچ ۲ درصد و ترکمن‌ها ۱/۵ درصد از کل جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند (حافظ نیا، ۱۳۸۱: ۹۵) بر مبنای آمار و نیز واقعیات موجود، در کشورمان با گروه‌های قومی و مناطق مختلف جغرافیایی و فرهنگی روبه‌رو هستیم که دارای سنت‌های فرهنگی و احساسات هویتی خاص (بر پایه مشترکات نژادی، زبانی، ادبیات و یا حداقل محل سکونت یا سرزمین) هستند که آن‌ها را به مثابه یک گروه فرعی از جامعه بزرگ‌تر مشخص می‌کند؛ به نحوی که اعضای هر گروه قومی، خود را از لحاظ ویژگی‌های خاص فرهنگی از سایر اعضای جامعه متمایز تلقی می‌کنند؛ بنابراین وجود گروه‌ها و مناطق فرهنگی مختلف در کشور که بر اساس تمایزات نژادی و زبانی خاص شکل گرفته و قابل بازشناسی هستند، امری انکارناپذیر به نظر می‌رسد. در این چارچوب باید پذیرفت که ساکنان مختلف ایران امروزی، مجموعه ناهمگونی از اقوام هستند که در کمتر دوره‌ای از تاریخ مشترک خود در این سرزمین، انسجام و همگونی اجتماعی لازم را داشته‌اند. سرزمین ایران در مقوله زبانی و قومی در جهان

با ۲۴ درصد همانندی، در رتبه شانزدهم از همانندی است. کشورمان در زمره ممالک دارای تنوع فراوان قومی محسوب می‌شود؛ و سرزمین ایران نه تنها در تاریخ گذشته خود بلکه هم اکنون نیز دارای ساختار چند قومی و ترکیبی از گروه‌های متنوع قومی است. این زمان درباره میزان جمعیت گروه‌های قومی ایران، آمار بسیار دقیقی در دست نیست و منابع مختلف ارقام متفاوتی ارائه داده‌اند (مختارزاده، ۱۳۸۳: ۱۵). بر اساس یک آمار قابل استناد، با توجه به این که الگوی ملت در ایران ترکیبی و نامتوازن است، ملت ایران را می‌توان بر اساس متغیر قومیت، دین، مذهب و ملیت بررسی کرد. اکثر ملت ایران قوم فارس بوده و بر اساس آمار سال ۱۳۷۵، ۷۳ الی ۷۵ درصد جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند. بعد از فارس‌ها، آذری‌ها ۱۵ الی ۱۷ درصد هستند و ۳/۵ الی ۵ درصد به سومین گروه قومی، یعنی کردهای سنی و شیعه در غرب کشور اختصاص دارد و سپس قوم عرب در جنوب و غرب با ۳ درصد و قوم بلوچ ۲ درصد و ترکمن‌ها ۱/۵ درصد از کل جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند. (حافظ نیا، ۱۳۸۱: ۹۵) بر مبنای آمار و نیز واقعیات موجود، در کشورمان با گروه‌های قومی و مناطق مختلف جغرافیایی و فرهنگی روبه‌رو هستیم که دارای سنت‌های فرهنگی و احساسات هویتی خاص (بر پایه مشترکات نژادی، زبانی، ادبیات و یا حداقل محل سکونت یا سرزمین) هستند که آن‌ها را به مثابه یک گروه فرعی از جامعه بزرگ‌تر مشخص می‌کند؛ به نحوی که اعضای هر گروه قومی، خود را از لحاظ ویژگی‌های خاص فرهنگی از سایر اعضای جامعه متمایز تلقی می‌کنند؛ بنابراین وجود گروه‌ها و مناطق فرهنگی مختلف در کشور که بر اساس تمایزات نژادی و زبانی خاص شکل گرفته و قابل بازشناسی هستند، امری انکارناپذیر به نظر می‌رسد. در این چارچوب باید پذیرفت که ساکنان مختلف ایران امروزی، مجموعه ناهمگونی از اقوام هستند که در کمتر دوره‌ای از تاریخ مشترک خود در این سرزمین، انسجام و همگونی اجتماعی لازم را داشته‌اند. سرزمین ایران در مقوله زبانی و قومی در جهان با ۲۴ درصد همانندی، در رتبه شانزدهم از همانندی است (حق پناه، ۱۳۷۷).

به نظر می‌رسد پس از پیروزی انقلاب و استقرار نظام جمهوری اسلامی، علیرغم تبیین سیاست‌ها و اصول کلی در چارچوب قانون اساسی و برخی قوانین عادی، سیاست مدون و مشخصی در برخورد با مسائل اقوام ایرانی وجود نداشته است. رویکردها، سیاست‌های اتخاذ شده و اقدامات انجام شده تحت تأثیر شرایط تهدیدزای داخلی و خارجی جنبه واکنشی و اقتضایی به خود گرفته‌اند. در نخستین دوره مورد بحث، به دلیل شرایط خاص پس از انقلاب، ضعف دولت مرکزی و دوگانگی قدرت، انتظار اعمال سیاست قومی مدون و مقتدرانه، واقع بینانه به نظر نمی‌رسد. با این حال تلاش جدی برای جلوگیری از تجزیه کشور مدنظر بوده و این سیاست کمابیش با موفقیت و البته با صرف هزینه فراوان اعمال شده است. توجه به نقش خاص بنیان‌گذار جمهوری اسلامی در بعد سیاست‌گذاری و هدایت این امور قابل توجه است. در دوره دوم، سیاست قومی تحت‌الشعاع مسئله جنگ و تداوم تهدیدات داخلی و خارجی قرار دارد. با توجه به نزدیکی و یکی بودن اکثر مناطق قومی نشین با مناطق جنگی و ارتباطات گروه‌های قومی مذهبی تجزیه طلب و مسلح با رژیم بعثی عراق، در تدوین و اجرای سیاست قومی کشور بیش از پیش ارگان‌ها و نهادهای نظامی-امنیتی نقش تعیین کننده‌ای پیدا کردند. لذا هدف اصلی این مقاله عبارت است از تحلیل و بررسی تحولات مفهومی ادبیات قومیت در گفتمان مدیریت سیاسی جمهوری اسلامی ایران. سؤال اصلی مقاله این است که ادبیات قومیت در گفتمان مدیریت سیاسی جمهوری اسلامی ایران دارای چه

تحولات مفهومی بوده است؟ روش این مقاله توصیفی - تحلیلی است که در آن با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و نیز مقالات علمی و پژوهشی به تحلیل و تبیین موضوع پژوهش پرداخته خواهد شد.

رویکرد نظری

به طور کلی سیاست اجتماعی می‌تواند یک جمعیت نا متجانس را به سوی یکی از این دو مسیر سوق دهد: همگرایی گروه‌های متفاوت در قالب یک واحد اجتماعی متجانس‌تر و یا حفظ اختلافات گروهی در چارچوب شهروندی مشترک (راجر، ۱۳۷۵: ۲۲۸). فرایند جهانی‌شدن در ابعاد اقتصادی، اطلاعاتی و حتی سیاسی، مرزهای ملی را با تهدیداتی مواجه ساخته و سبب آزاد شدن نیروهای پایین به بالا شده است. این نیروها با طرح تقاضای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جدیدی دولت‌های ملی را با مشکلات عدیده‌ای مواجه ساخته‌اند. نتیجه هر دوی این‌ها آسیب‌پذیر شدن فرهنگ، هویت و همبستگی ملی شده است (صالحی، ۱۳۸۵: ۴۲). لذا از دید کلان نظم و امنیت اجتماعی، سیاست‌های قومی، نحوه مواجهه و برخورد و تعامل دول‌ها و حکومت با گروه‌های قومی و فرهنگی درون قلمرو سیاسی و جغرافیایی (سرزمینی) معنی شده است. از این منظر سیاست‌های قومی دارای اجزاء و ارکانی است که به هنگام طراحی بایستی رعایت و اعمال گردد. این اجزاء، ارکان و مراحل عبارت‌اند از:

۱- هدف‌گذاری: مرحله‌ای است که نتایج سیاست‌ها، برنامه‌ها و راهبردها به آن منتهی می‌گردد.

۲- سیاست‌ها: شامل مجموعه رویکردها، رفتارها و اقدامات می‌گردد.

۳- برنامه‌ها: راهبردها، راهکارها و مجموعه اقداماتی که ماهیت و محتوای سیاست‌ها را از حوزه انتزاعی عینیت بخشیده و از قوه به فعل تبدیل می‌کند.

۴- ابزار و وسایل: مجموعه امکانات مادی و معنوی و ظرفیت‌های بالقوه و بالفعلی است که برای تحقق سیاست‌ها و برنامه‌ها به کار گرفته می‌شود.

۵- روش: شیوه و مکانیسم‌هایی هستند که متناسب با نوع سیاست‌ها و برنامه‌ها، نوع ابزار و وسایل مورد نیاز برای آنان را تعیین می‌کنند؛ بنابراین توضیحات، سیاست‌های قومی را می‌توان از اهداف راهبردها، رویکردها، برنامه‌ها و اقدامات، روش‌ها، ابزارها و وسایلی تعریف نمود که از سوی حکومت‌ها برای مدیریت مؤثر و کارآمد و اداره جامعه در حوزه کلان سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی طراحی، پیگیری و اجرا می‌گردد (صالحی امیری، ۱۳۸۵:

۲۲۱-۲۲۲)

اگر سیاست‌های قومی را مجموعه این روابط تحت نظم و قاعده درآمده بدانیم که بر آن مدیریت می‌شود، می‌توان انواع الگوهای سیاست‌های قومی را طراحی و اجرا نمود.

امروزه در ادبیات سیاسی و اجتماعی از دو مدل یا الگوی عمده سیاست‌گذاری قومی و فرهنگی بحث به میان آمده است: مدل همانندسازی و مدل تکثرگرایی. واژه همانندسازی از ریشه لاتین Assimilation به معنای مشابه ساختن یا مشابه شدن اخذ شده است که در فارسی معادل‌هایی نظیر تطبیق، همسانی، یکی‌سازی و همانندسازی یافته است. (علینقی، ۱۳۷۹).

سایمونز همانندسازی را در روند انطباق یا سازگاری که در میان اعضای متعلق، رویکردهای مختلف روی می‌دهد و موجب همگونی و یا هم‌جنس‌گروهی می‌شود، تعریف نموده است. آثار و نتایج سیاست همانندسازی کاهش

اختلافات فرهنگی و ساختاری در بین گروه‌های قومی است و در صورت تحقق کامل این سیاست جامعه‌ای متجانس و همگن به وجود خواهد آمد که در بین گروه‌ها از حیث نژاد، فرهنگ تفاوتی وجود نخواهد داشت. قومیت به عنوان ملاکی برای توزیع نابرابر ثروت و قدرت نقش مؤثری نخواهد داشت و شهروندان نیز فقط به عنوان افراد و نه اعضای دسته جات و یا گروه‌های قومی محسوب می‌شوند و نمی‌توانند هیچ‌گونه ادعایی علیه دولت مرکزی خود داشته باشند. دیدگاه تکثرگرایی، دیدگاهی است که سازمان‌دهی پیکر سیاسی یک کشور را به نحوی مطلوب می‌داند که در آن، هر خانواده فکری - عقیدتی امکان و وسایل حراست از ارزش‌های خاص خود را دارا باشد، به گونه‌ای که هم به احقاق حقوق خود نائل آید و هم زمینه لازم جهت مشارکت فعالانه در صحنه سیاسی را به دست آورد. تحقق چنین نظامی متضمن پذیرش نوعی بی‌طرفی از جانب قدرت حاکم و مشارکت نهادها و گروه‌های موجود در جهت اعتلای مصالح عمومی است (گرچی، ۱۳۷۷).

عوامل مؤثر بر شکل‌گیری یا تشدید ناسیونالیسم قومی در جوامع چند قومی به اقتضای خاص هر جامعه متعدد است. چشم‌انداز تشدید یا تضعیف ناسیونالیسم قومی در هر کشور را باید مرتبط با این عوامل دانست و این مؤلفه تقریباً روند آتی ناسیونالیسم قومی را رقم می‌زند. عامل اول این است که از منظر مناسبات و روابط قومی، ساختار توزیع منابع قدرت در جامعه مورد نظر چگونه است؟ آیا از منظر اقتصادی، نظام توزیع منابع قدرت مساوات‌گرا و عدالت‌محور است و یا بر مبنای مدل‌های دیگری مثلاً مرکز - پیرامون استوار است؟ از منظر مناسبات آیا مناسبات روابط قومی - قوم اقلیت و اکثریت - مشارکتی است یا اقتداگرا؟ به عبارتی دیگر دموکراتیک است یا غیر دموکراتیک؟ از منظر فرهنگی، آیا توزیع منابع قدرت تکثرگراست یا انحصارگرا؟ قوم محور است یا ملت محور؟ بنابراین اولین عامل به وضعیت توزیع منابع قدرت باز می‌گردد و ضرورت دارد تا برای ارائه چشم‌اندازی واقعی ناسیونالیسم قومی در هر کشور از ماهیت و نوع مناسبات روابط قومی در توزیع منابع قدرت، شناخت کافی داشته باشیم. عامل دوم که می‌تواند بر ناسیونالیسم قومی در هر کشور مؤثر باشد، وضعیت خود جنبش ناسیونالیسم قومی با توجه به سه محور ایدئولوژی، سازگاریها و شیوه‌های پیگیری مطالبات و همین‌طور پایگاه اجتماعی است که به عبارت کلی باید وضع فعلی و گرایش حاکم بر آن تعریف شود (مقصودی، ۱۳۸۰).

مؤلفه تأثیرگذار دیگر، تجربه تاریخی تعاملات و روابط اقوام است. آیا روابط اقوام در طول تاریخ رابطه سلطه‌گر و سلطه‌پذیر بوده است؟ آیا نظام زندگی جمعی اقوام در کشور مورد نظر فدرالی، خودمختار یا فئودالی بوده است؟ تجربه تاریخی هریک از شیوه‌های زندگی جمعی می‌تواند بر وضعیت فعلی و آینده ناسیونالیسم قومی در هر کشور مؤثر باشد. عامل چهارمی که می‌توان طرح کرد این است که واکنش و حساسیت آتی کانون‌های قدرت جهانی و منطقه‌ای، نسبت به مسئله اقوام در آن کشور خاص، چه خواهد بود؟ آیا سازمان‌ها و قدرت منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای، با انگیزه خاص مسئله قومی را در یک کشور پیگیری خواهد کرد و یا اینکه بی‌تفاوت خواهند بود؟ به عبارت دیگر، وضعیت دوستان و دشمنان دولت مرکزی و یا قوم مسلط از عوامل تأثیرگذار ناسیونالیسم قومی در یک کشور است. این عامل بسیار متغیر و سیال نیز هست، زیرا ممکن است دشمنان امروزی یک دولت مرکزی با استفاده از اهرم مسائل قومی که با آن چالش‌ها و اختلافاتی دارند، در آینده به دوستانی نزدیک تبدیل شوند و طبیعتاً افکار دولت مرکزی از حیث تحریک عوامل بیگانه آسوده شود (نجاری راد، ۱۳۸۰).

عامل پنجم شرایط ژئواتنیک یا جغرافیای ترکیب قومی هر جامعه است. از این منظر هم شاخص‌ها و مؤلفه‌های متعدد را می‌تواند مطرح کرد: نسبت عدد اقلیت بر اکثریت در یک جامعه چگونه است؟ وضعیت سرزمینی تمرکز اقوام چگونه است؟ همسانی قومی با کشورهای پیرامونی چگونه است؟ شکاف اجتماعی چگونه است؟ مرکب، ساده یا چندوجهی؟ و همین‌طور توانمندی‌های فرهنگی، اقتصادی و ارتباطی اقوام و نیز کشورهای هم‌جوار که همسانی خاصی با اقوام پیرامونی یک کشور دارند می‌تواند بر چشم‌انداز ناسیونالیسم قومی مؤثر باشد. عامل ششمی را نیز می‌توان مطرح کرد: اینکه وضعیت ملت‌سازی و دولت‌سازی چگونه است؟ به عبارت دیگر بر مبنای نظریه بحران‌های سیاسی، آیا کشور از بحران چندگانه گذر کرده است؟ یا اینکه درگیر پیچ‌وخم‌های ملت‌سازی و دولت‌سازی است؟ برای ارائه چشم‌انداز آتی از مسائل قومی در هر کشور، ضرورت دارد که وضعیت هریک از بحران‌ها بررسی شود و یک رویکرد مطمئن ارائه گردد. عامل مؤثر دیگر در تشدید یا تعدیل جنبش قومی این است که نگرش و گرایش اقوام نسبت به هویت ملی، منافع ملی، امنیت ملی و دولت ملی چیست؟ آیا نگرش اقوام نسبت به مؤلفه‌ها و مفاهیم یا رویکرد مسلط دولت مرکزی یا قوم مرکزی منطبق است یا نه؟ آیا اقوام تعریف دیگری از این مؤلفه‌ها برای خودشان دادند؟ (راشدی، ۱۳۸۵: ۴۸).

ژئوپلیتیک اقوام در ایران

بسیاری از متخصصان، گروه‌های قومی ایران را به سه دسته تقسیم می‌کنند:

- ۱- گروه آریایی‌ها شامل: افغان‌ها، هزاره‌ها، بلوچ، بختیاری‌ها، فارس‌ها، اصفهانی‌ها، کرمانی‌ها، یزدی‌ها، گیلانی‌ها، مازندرانی، تالشی‌ها، کردها و لرها.
- ۲- ایرانیان غیر آریایی شامل: ترکها، قشقایی‌ها، ترکمن‌ها، مغول‌ها، ارمنی‌ها، عرب‌ها، یهودی‌ها و آشوری‌ها.
- ۳- سایر گروه‌ها.

درواقع ایران دارای گویش‌ها، فرهنگ‌های قومی، خرده‌فرهنگ‌ها، قبایل، عشایر، طوایف و نژادهای مختلف است. دین و تعداد مذاهب در ایران، مایه تنوع قومی و نیز عامل همبستگی بوده است. شیعیان در ایران در مقام اکثریت مذهبی با حدود بیش از ۹۱ درصد از جمعیت کل می‌باشند. مذهب تسنن نیز حدود ۸ درصد از جمعیت ایران شامل حنفی و شافعی می‌شود (هدایتی، ۱۳۷۴).

دامنه تحول مسلمانان ایرانی به مذاهب و فرق اصلی سنی و شیعه محدود نمی‌شود. پیروان مذاهب و فرقه‌های کوچک‌تر چون اسماعیلی‌ها، زیدی‌ها و اهل حق یا علی الهی‌ها را نیز باید به این گستره دینی افزود. علاوه بر قومیت اصلی فارس زبان که تقریباً نیمی از جمعیت کشور را تشکیل می‌دهد، قریب ۱۰ قومیت دیگر که هر یک زبان‌ها و گویش‌های و نیز خرده‌فرهنگ‌های خاص خود را دارند، در سرزمین ایران زندگی می‌کنند. حدود نیمی از ترکیب قومی کشور را اقوام غیر فارس تشکیل می‌دهد که عمدتاً نوار مرزی و قلمروهای جغرافیایی منطبق با نام اقوام مربوطه استقرار یافته‌اند (مرادی، ۱۳۸۶: ۵۵ - ۵۷). با نگاهی به سوابق گروه‌های قومی ایران، خیزش‌های حاد سیاسی و گاه تحركات خشونت‌آمیز واگرایانه و بعضاً جدایی طلبانه برجسته‌تر از سایر ویژگی‌های مطرح آنان به نظر می‌آید. ویژگی‌های مورد اشاره در گروه‌های قومی به لحاظ تاریخی، پس از انقلاب مشروطیت در شرایط شکل‌گیری دولت مدرن در ایران در سال‌های ۱۳۰۰ به بعد در سال‌های پایانی جنگ جهانی دوم ۲۴ - ۱۳۲۰ و نیز پس از پیروزی

انقلاب اسلامی در بهمن ۱۳۵۷ مشخصاً پس از تحول بزرگ سیاسی سرباز کرده و به صورت یک بحران پیچیده و گسترده سیاسی خود را به نمایش گذاشته است. همان‌گونه که اشاره شد تحرکات بزرگ قومی ایران طی دوران بحران‌های سیاسی و اقتصادی - اجتماعی صورت گرفته اند. بسترهای وقوع مداخلات قومی در ایران و بهره‌گیری در جهت و گسترش شکاف‌های اقوام کشور عبارت‌اند از:

۱- قرار گرفتن در بین ۱۰ کشور با کثرت قومیت در دنیا با وجود ۵۰ زبان و لهجه و شش قومیت رسمی فارس، ترک، کرد، عرب، بلوچ و ترکمن (راشدی، ۱۳۸۵).

۲- گسترش قومیت غیر فارس در ۱۰ استان عمدتاً مرزی کشور، شامل استان‌های آذربایجان شرقی، آذربایجان غربی، اردبیل، زنجان، فارس (قومیت ترک)؛ استان‌های کردستان، آذربایجان غربی، کرمانشاه و ایلام (قومیت کرد)؛ استان‌های خوزستان، ایلام و بندر و جزایر جنوب (قومیت عرب)، استان سیستان و بلوچستان (قومیت بلوچ) و استان گلستان (قومیت ترکمن).

۳- ناهمگونی و چند فرهنگی بودن جامعه ایرانی به گونه‌ای که حدود ۲۵ درصد آن از گروه‌های غیر فارس تشکیل شده‌اند.

۴- استفاده ابزاری نخبگان از اقوام در سال‌های اخیر به منظور تقویت پایگاه منطقه‌ای خود با طرح و افزایش مطالبات قومی.

۵- حساس‌تر شدن مناطق قومیتی مرزی پس از تحولات سال‌های اخیر منطقه‌ای، از جمله تغییر در رژیم‌های افغانستان و عراق با نگاه به تأثیرات قومیت‌ها در معادلات سیاسی.

۶- دارا بودن مرزهای مشترک وسیع با کشورهای همسایه با برآورد ۸۰۰۰ کیلومتر و حضور قومیت‌هایی که دارای قرابت‌های عشیره‌ای با شهرهای موازی خود در آن سوی مرزها هستند.

۷- حضور فقیرترین و آسیب‌پذیرترین اقشار کشور در مناطق مرزی، برخلاف بسیاری از مناطق مرزی دنیا که بیشترین داد و ستد و ارتباطات را در خارج از مرز دارند و منافع بسیاری را کسب می‌نمایند.

۸- توسعه نامیزان مناطق مختلف به‌ویژه مناطق مرزی در اثر برنامه‌ریزی نامناسب و بعضاً ناعادلانه توزیع امکانات و فرصت‌ها در مناطق مختلف کشور.

۹- احساس عدم مشارکت اقوام در مدیریت‌های جامعه در مناطق مختلف کشور

علیرغم تبلیغات و توطئه‌های بیگانگان، از ویژگی‌های انقلاب اسلامی احترام به اقوام و نژادهای مختلف است. این ویژگی نشأت گرفته از دیدگاه اسلام بوده که در قانون اساسی به شرح ذیل تجلی پیدا نموده است (حافظنیا، ۱۳۸۱).

الف) حقوق و آزادی‌های مطرح در قانون اساسی برای اقلیت‌های قومی

۱- برخورداری عموم مردم از حقوق مساوی، رفع تبعیضات ناروا و ایجاد امکانات عادلانه در تمام زمینه‌های مادی و معنوی و پی‌ریزی اقتصادی صحیح و کارآمد بر طبق ضوابط اسلامی، جهت ایجاد رفاه و رفع فقر و برطرف ساختن هر گونه محرومیت در زمینه‌های تغذیه و مسکن و کار و بهداشت و تعمیم بیمه (اصل ۱۹، بند ۹ اصل ۲، بند ۱۲ اصل ۲۹).

۲- استفاده از زبان‌های محلی و قومی در مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تدوین ادبیات آن‌ها در مدارس در کنار

زبان فارسی (اصل ۵) (خاتمی، ۱۳۸۵).

در کنار حقوق و آزادی‌ها مطرح در قانون اساسی به منظور تأمین امنیت ملی و جلوگیری از دخالت بیگانگان و سوءاستفاده از پدیده قومیت‌ها در جمهوری اسلامی ایران، قانون اساسی چهار اصل ذیل را پیش بینی نموده است که اقوام نیز در میثاق قانون اساسی خود را ملزم به رعایت آن‌ها نموده‌اند.

عدم سوءاستفاده از آزادی و وارد نمودن کمترین خدشه‌ای بر استقلال سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی و تمامیت ارضی ایران (اصل ۹). ۲. رعایت حدود قانون (اصل ۱۳). ۳. عدم توطئه اقوام بر ضد اسلام و جمهوری اسلامی ایران (اصل ۱۴). ۴. عدم نقض اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساسی جمهوری اسلامی (اصل ۲۶). (حمزه پور، ۱۳۸۵: ۱۲ - ۱۳). نوگرایی در ایران از عصر قاجار آغاز شد و در عصر انقلاب مشروطه و به ویژه در زمان حکومت پهلوی آهنگ آن شدت بیشتری یافت. نوگرایی در زمان رضاخان بر سه اصل مبتنی بود: سکولاریسم، توسعه صنعتی در مرکز و وابستگی به بیگانگان. این اصول موجب شکاف‌های اساسی در ایران گردید. روحانیت و جناح مذهبی در مقابل اقدامات رضاخانی که موجب تهدید ارزشهای دینی و تعرض به حریم شرع مقدس شد به ستیزه برخاست؛ صنعتی کردن کشور هم که اساساً در پایتخت و مراکز استان‌ها صورت پذیرفت موجب نابرابری‌های اقتصادی و تبعیض نژادی و قومی گردید و منشأ تحركات سیاسی فراوان و متعددی گردید و ایران شاهد تکوین و بروز قیام‌های قومی و نژادی متعددی شد. وابستگی به بیگانگان نیز موجب شکاف اقشار مختلف گردید که اعتقاد به هویت ملی داشتند (خاتمی، ۱۳۸۵).

خواسته‌های گروه‌های اجتماعی بسیج شده که بیشتر رنگ و صبغه مذهبی داشت قابل مذاکره و گفت و گو نبودند، زیرا هیچ گروهی حاضر به مذاکره درباره هویت خود نیست، فلذا راه‌حل‌های سیاسی به بن‌بست رسید و این شکاف‌ها به خشونت کشیده شد. موقعیت جغرافیایی اقوام معادله امنیت ملی را پیچیده‌تر کرده است. اقوام مختلف و اقلیت‌های مذهبی در حساس‌ترین حوزه‌های راهبردی کشور و جداره‌های مرزی اسکان یافته‌اند که عقبه آنان در ورای مرزها و بیرون از حوزه نفوذ و اثرگذاری حاکمیت ملی قرار دارد. متأسفانه شیب برخی از این حوزه‌ها به خارج از کشور است و از ابعاد ذیل موجب تهدید و آسیب‌شناسانه تلقی می‌شوند:

۱- به لحاظ ارتباط و پیوند حوزه‌ها به خارج از مرزها، هر گونه چالش و بحران بیرونی نیز به سادگی به داخل مرزها سرایت می‌کند

۲- امکان نظارت و تعهد حاکمیت ملی بر حوزه‌ها به شدت تقلیل می‌یابد

۳- دولت جمهوری اسلامی ایران را به صورت بالقوه با پدیده ایرردنتیسم (جنبش استقلال‌طلبانه‌ای که خواستار الحاق به نیمه جدا شده خویش در آن سوی مرز است) مواجه خواهد ساخت. امروزه بخشی از اقوام ترک، کرد، بلوچ و عرب در ایران و بخشی از آن‌ها در مناطق هم‌جوار دیگر کشورها ساکن هستند. هر چند وجود این اقوام در همسایگی ایران می‌تواند موجب نفوذ فرهنگی ایران شود، اما به صورت معکوس موجب دخالت بیگانگان در امور داخلی ایران شده است و معمولاً افکار ناسیونالیستی و تجزیه‌طلبی از همین مناطق وارد می‌شود، برای مثال می‌توان به مقر گروه‌های تجزیه‌طلب کرد مثل حزب منحلہ دمکرات در مناطق کردنشین شمال عراق، جنبش ملی بلوچستان ایران موسوم به جمبا در بلوچستان، پاکستان، جنبش خلق عرب در عراق و پان ترکیست‌ها در جمهوری

آذربایجان و ترکیه اشاره کرد. وجود کانون‌های فعال بحران‌های قومی و مذهبی در جداره‌های همسایگان ایران مثل هندوستان، گرجستان، روسیه، لبنان، فلسطین اشغالی و دیگر نقاط خاورمیانه ممکن است کل منطقه را در شعله‌های آتش فتنه غوطه‌ور ساخته و به سرعت با بحران‌های واگرایی قومی، مذهبی مواجه سازد. مسئله تکثر قومی و مذهبی کشور زمانی که با اهداف و مطامع استعماری بیگانه و دشمنان همراه شود از اهمیت و حساسیت فوق‌العاده‌ای برخوردار می‌شود و تنوع و ناهمگونی فرقه‌ها و اقلیت‌های قومی و مذهبی از مهم‌ترین ابزار آن‌ها محسوب می‌شود. با نگاهی به حوادث و رخداد‌های تاریخ معاصر کشور، ردپای نفوذ و مداخله بیگانگان را در آشوب‌های قومی مشاهده می‌کنیم (هدایتی، ۱۳۷۴).

تقارن شکاف قومی با شکاف‌های مذهبی و زبانی در ایران

شکاف‌ها و تعارض گروه‌های متنوع نقش مهمی در میزان ثبات با ایجاد بی‌نظمی و ناامنی کشور دارد. این شکاف‌ها و تعارضات ممکن است متقاطع یا موازی، فعال یا غیرفعال، واحد یا متعدد باشند. تعداد گروه‌ها، موازی بودن آن‌ها و فعال شدن شکاف‌ها موجب اختلاف با سایر مناطق و دولت مرکزی و در نتیجه بی‌ثباتی و ناامنی می‌گردد که در ایران قابل مشاهده است، زیرا در اغلب مناطق قومی نشین کشور، تضاد قومی و نژادی با تضاد زبانی و تفاوت مذهبی همراه است، بالطبع اگر این تضادها فعال شود و شکاف‌ها عمیق گردد موجب ناامنی خواهد گردید (راشدی، ۱۳۸۵).

قبل از استقرار دولت مدرن در ایران، تمایز دولت از اقوام آسان نبود، زیرا سران اقوام و قبایل در ساختار دولت حضور داشتند و دولت و اقوام ایرانی به یکدیگر وابسته بودند و نظام واحدی را تشکیل می‌دادند که هویت ایرانی بود. دولت برای بسیج سپاه و اخذ مالیات و عوارض و تأمین امنیت مرزها متکی به گروه‌های قومی بود و گروه‌های قومی نیز در قدرت دولتی سهمیم بودند و از آن مستفیع می‌شدند و اگر تعادل میان آن دو به هم می‌خورد مجدداً این تعادل برقرار می‌شد. اقوام فارس، ترک، کرد و لر و... به یگانگی تاریخی پاس و ماد و به اسطوره مشترک قوم آریا می‌رسد. اختلاف لهجه و گویش‌های زبانی نیز حاکی از آن اصل مشترک است. همراهی اقوام بختیاری در دوران مشروطه به اشتراک عقیده با ایرانیان شیعه و تأکید کردها بر اصالت ایرانی خود و همراهی ایلات قشقایی در جریان ملی شدن صنعت نفت حاکی از این وحدت ایران است (حافظنیا، ۱۳۸۱).

پس از انقلاب اسلامی ایران فعالیت گروه‌های مخالف و تجزیه طلب در مناطق قومی نشین بحران‌هایی آفرید، لکن در جریان جنگ تحمیلی با رهبری امام خمینی (قدس سره) موجب همراهی اقوام برای دفاع از ایران گردید. در دوران بازسازی سعی در محرومیت‌زدایی و فعالیت‌های عمرانی و گسترش زیربنای اقتصادی شد و پس از آن جامعه مدنی شکل گرفت (صالحی امیری، ۱۳۸۵).

با مطالعه قانون اساسی می‌توان زیربنای حقوق شهروندی را در اصول مختلف به شرح ذیل یافت:

- حق مشارکت در امور سیاسی در اصل هفتم.
- برخورداری از حقوق مساوی در اصل نوزدهم که با صراحت می‌گوید مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ و نژاد و زبان و مانند این‌ها سبب امتیاز نخواهد بود.
- برابری همگان در مقابل قانون در اصل بیستم.

- مصونیت جان و مال همگان در اصل بیست و پنجم.
- ممنوعیت تفتیش عقاید مردم در اصل بیست و سوم.
- برخورداری همگان از امنیت فکری در اصل بیست و پنجم.
- حق ابراز عقیده به طرز عمومی در اصول بیست و چهارم و بیست و هفتم.
- آموزش و پرورش رایگان برای همه در اصل سی‌ام.
- برخورداری همگان از مسکن مناسب با نیاز در اصل سی و یکم.
- برخورداری عموم مردم از امنیت قضایی و حقوقی در اصل سی و دوم.
- ابزارهای جامعه مدنی یا نهادهای میانجی دولت و مردم در اصل ششم و بیست و ششم آمده است که احزاب و جمعیت‌ها، انجمن‌های سیاسی و صنفی و انجمن‌های اسلامی یا اقلیت‌های دینی شناخته شده آزادند، مشروط بر این که اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند.
- شوراها که در اصول هفتم و صدم تا یکصد و ششم آمده است و از ارکان تصمیم‌گیری و اداره امور کشور شمرده شده است (ماجر، ۱۳۷۵).
- به رسمیت شناختن زبان‌های محلی اقوام ایرانی در کنار زبان ملی یعنی فارسی در اصل پانزدهم.
- لزوم رعایت حقوق ایرانیان غیر مسلمان در اصول سیزدهم و چهاردهم.
- آزادی فعالیت مطبوعات در اصل بیست و چهارم.
- حق تشکیل اجتماعات و راهپیمایی‌ها در اصل بیست و هفتم.
- لذا می‌توان گفت آحاد ملت و کلیه شهروندان ایرانی منهای تمایزات قومی و مذهبی صاحب حق هستند.
- یکی از الزامات توسعه در جمهوری اسلامی ایران برای تحقق سند چشم‌انداز بیست ساله تکیه بر همبستگی ملی و مشارکت عمومی و یافتن راهکارهای مناسب برای همگرایی قومیت‌ها، مذاهب، اقلیت‌ها و گروه‌های مختلف و هوشیاری لازم به تحریکات سازمان یافته دشمن و دسیسه‌ها و نقشه‌های آن‌ها در جهت ایجاد تنش و بحران است.
- ۸- راهبردهای مناسب برای انسجام اجتماعی و جلوگیری از فعالیت گرایش‌های قومی (مقصودی، ۱۳۸۰).
- ۱- ارائه طرح مفهوم شهروندی به جای ما - دیگری - قومیت و...
- ۲- توسعه نهادهای مشارکتی و گشودن باب مذاکره.
- ۳- پرهیز از سرکوب و تبدیل نقش سرکوبگرانه دولت به رأفت و رحمت.
- ۴- جلوگیری از بسط محرومیت (در پست‌های سیاسی، حمایت‌های اقتصادی و...)
- ۵- نفی الگوی دولت معیوب و رسیدگی به همه کشور.
- ۶- خشکاندن فضای ذهنی محرومیت و محرومیت‌زدایی.
- ۷- جامعه‌پذیری سیاسی کارآمد و هدایت نهادهایی چون خانواده و مدرسه برای آموزش نسل جدید و رفع شکاف.
- ۸- عدم تحقیر در عرصه هنر و ادبیات و...

۹- نفی صلح منفی (عاجز بودن افراد در مقابل یک کانون سیاسی مقتدر) و ایجاد صلح مثبت در برقراری نظام عادلانه و کسب رضایت افراد و پرهیز از خشونت.

۱۰- مهم‌ترین تهدیدات، آسیب‌ها و فرصت‌ها در حوزه پاره فرهنگ‌های قومی و مذهبی برای امنیت سیاسی و فرهنگی ایران (بنی‌هاشم، ۱۳۸۲).

قومیت در گفتمان مدیریت سیاسی جمهوری اسلامی ایران

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل نظام جمهوری اسلامی، تلاش نخبگان سیاسی به ویژه بنیانگذار رهبر عظیم‌الشان انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی (ره) مبتنی بر رفع محرومیت از گروه‌های قومی و جایگزین کردن رویکردهای نوین اسلامی در مدیریت سیاسی اقوام بود. امام خمینی (ره) بنیان‌گذار نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران با بهره‌گیری از آموزه‌های توحیدی قرآن و سیره پیامبر (ص) و ائمه معصومین (ع) و با درک عمیق از مقتضیات زمان و مکان به عنوان مجتهدی بصیر و سیاستمداری جامعه‌شناس همه ساکنان سرزمین ایران را فارغ از دین، مذهب، قومیت و زبان، شهروند و اهالی ایران با حقوقی منصفانه و عادلانه می‌دانست، ایشان پیرامون این موضوع فرمودند:

- اقلیت‌ها در نظام جمهوری اسلامی مانند سایر افراد از حقوق برابر و احترام کامل برخوردارند، آن‌ها با سایر افراد در همه چیز مشترک و حقوقشان بر حسب قوانین داده می‌شود و در حکومت اسلامی آن‌ها در رفاه و آسایش هستند (- صحیفه امام، ج ۱۱).

- همه اقلیت‌ها مطمئن باشند که اسلام با اقلیت‌ها همیشه به طور انسانی، به طور عدالت رفتار کرده است و با آن‌ها با هم در این مملکت زندگی می‌کنیم (صحیفه امام، ج ۶).

همین رویکرد ارزشمند در سیره سیاسی و مدیریتی مقام معظم رهبری، نسبت به اقوام و مذاهب گوناگون در کشور مشهود است، به نحوی که توسعه علمی و آموزشی، عدالت‌طلبی و رفع محرومیت‌ها و تبعیضات ناروا و رسیدگی به مسائل و مطالبات من طقی اقلیت‌های دینی، مذهبی و قومی مورد تأکید مکرر ایشان واقع شده است. ایشان با حسن فراست، هوشمندی، مسافرت و حضور شخصی و از نزدیک در استان‌های مختلف کشور، از جمله کردستان، سعی داشته‌اند که با رویکردی اسلامی و توحیدی به برطرف کردن نواقص و کاستی‌ها و تبعیضات تاریخی بپردازند و خودآگاهی و احساسات پاک و صمیمی برادران مسلمان‌گرد را بر محور اخوت اسلامی معطوف به داخل جمهوری اسلامی نمایند که بر اساس قرائن و شواهد مهمی مانند افزایش نرخ مشارکت سیاسی مناطق کردنشین در انتخابات مجلس و ریاست جمهوری طی سال‌های اخیر، اقدامات مقام معظم رهبری تا حدود زیادی در این فرآیند موفق و اثر بخش بوده است. دقت در اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، حاکی از پیش‌بینی‌های منطقی و مبتنی بر انصاف و رعایت حقوق کامل شهروندان ایرانی فارغ از نژاد، رنگ، دین، مذهب و زبان و سایر تفاوت‌های اجتماعی است و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به مثابه منشور حقوق شهروندی در ایران، از ظرفیت‌های بسیار خوبی در مدیریت مبتنی بر عقلانیت و انصاف تنوعات قومی برخوردار است؛ همین موضوع حاکی از هوشمندی تدوین‌کنندگان قانون اساسی در سال ۱۳۵۸ است. بر همین اساس در اصول مختلف قانون اساسی از جمله در اصول اول، دوم، پنجم، ششم، هفتم، نهم، یازدهم، دوازدهم، سیزدهم، پانزدهم، شانزدهم، نوزدهم، بیستم، بیست و دوم، بیست و سوم، بیست و چهارم، بیست و ششم، بیست و هفتم ضمن تأکید بر حفظ آزادی و استقلال و تمامیت ارضی کشور، به

لایه‌های مختلف هویتی مخصوصاً به ایرانیت و اسلامیت نظام احترام گذاشته شده و روابط عادلانه میان اقوام، مذاهب، ادیان و اقلیت‌ها مدنظر قرار گرفته است. در یک جمع‌بندی کلان، ظرفیت‌های قانون اساسی در خصوص مبانی نظری سیاست تنوعات قومی در جمهوری اسلامی به شرح زیر است:

الف- تأکید بر قسط و عدل، نفی ستمگری، ستمکشی، سلطه‌گری، سلطه‌پذیری و تبعیض‌های ناروا توسط حاکمیت

ب- تأکید بر تساوی و برابری عموم شهروندان در برابر قانون و تأمین حقوق شهروندان و امنیت قضایی عادلانه؛

ج- تأکید بر برابری اسلامی و تعاون عمومی در میان شهروندان

د- به رسمیت شناختن مذاهب مختلف اسلامی و تأکید بر رعایت حقوق و آزادی‌های قانونی پیروان آنها

ر- به رسمیت شناختن مهم‌ترین ادیان الهی (زرتشتی، مسیحی، یهودی) و تأکید بر رعایت حقوق و آزادی‌های انسانی و قانونی آنان (بنی‌هاشم، ۱۳۸۳).

ز- به رسمیت شناختن زبان‌های قومی و محلی در کنار زبان فارسی (زبان رسمی کشور و امکان تدریس ادبیات آنها در کنار زبان فارسی در مدارس)

ه- نفی امتیازات نژادی و قومی

م- نفی تفتیش عقاید و مصونیت شهروندان در داشتن عقاید مختلف؛

ی- عدم منع به‌کارگیری اقلیت‌های قومی و مذهبی در مناصب و مشاغل دولتی و سیاسی

بر اساس زمینه‌های تاریخی و دلایل گوناگون از جمله عقب‌ماندگی و توسعه‌نیافتگی استان کردستان در عصر پهلوی‌ها و بحران‌سازی گروهک‌های ضد انقلاب اسلامی و همچنین تحریک و فضا سازی قدرت‌های بزرگ استعماری و عدم انسجام در دولت موقت و از سوی دیگر تهاجم رژیم بعثی عراق به جمهوری اسلامی ایران و پیدایش شرایط جنگی در کشور، رویکرد امنیت محوری به طور طبیعی، محور و اساس مدیریت‌های سیاسی کشور قرار گرفت و نکته مهم دیگر به دلیل وجود برخی نابرابری‌ها و تبعیضات در سیاست‌های دولت، مدیریت شکاف‌های قومی در کردستان در مداری منطقی و مناسب و اثربخشی قرار نگرفت که نتیجه آن احساس نابرابری و محرومیت و بروز برخی تنش‌ها، چالش‌ها و نارضایتی‌ها در منطقه کردستان بوده است (حمزه پور، ۱۳۸۵).

اصولاً سیاست‌گذاری قومی، تجلیاتی از قدرت، به‌ویژه تجلی قدرت گروه مسلط می‌باشد که مجموعه‌ای از اهداف، راهبردها و رویکردی است که به منظور تنظیم مناسبات قدرت با گروه‌های قومی از سوی حاکمیت اعمال می‌شود، هدف سیاست قومی، شکل‌دهی، نظم‌بخشی و ساماندهی مجموعه‌ای از فعالیت‌ها برای رسیدن به منافع و اهداف ملی است. نبود سیاست‌های کارآمد قومی، راه را بر اعمال سلیقه‌های شخصی مدیران و عدم توزیع بهینه منابع می‌گشاید و نتایج آن، بحران اقتدار، بحران نفوذ و نهایتاً واگرایی در سطح دولت ملی می‌باشد. روابط قومی در اولین سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، محصول توأمان واقعیت عینی و ذهنی محرومیت نسبی در میان گروه‌های قومی بوده که به صورت تنش و منازعه جلوه‌گر شده است. نظام جمهوری اسلامی به دلیل خاستگاه دینی و انقلابی خود صبغه ایدئولوژیک داشته و فهم روند تحولات پس از انقلاب در عرصه مختلف از جمله مسائل قومی بدون تعمق پیرامون مبانی ایدئولوژیک آن ممکن نیست. با توجه به نظام سیاسی ایدئولوژیک جمهوری اسلامی ایران از همان ابتدای پیروزی انقلاب ایده وحدت جهان اسلام و تأسیس امت واحده اسلامی مطرح شده و ماهیت اسلام شیعی

انقلاب اسلامی که بیشترین تأثیر را در تدوین و اعمال سیاست‌های قومی در کشور دارد، علیرغم تلاش‌های حضرت امام خمینی (ره) برای رفع نگرانی اقلیت‌های مذهبی و دینی، مخصوصاً برادران اهل سنت، زمینه شکل‌گیری مسئله قومیت‌ها در ایران طی دهه‌های اخیر از جمله فعال شدن شکاف و نابرابری مذهبی فراهم گردید، از سوی دیگر تلاش‌های صورت گرفته برای صدور انقلاب اسلامی، کشورها و نظام‌های استبدادی و دیکتاتوری را با هراس مواجه ساخت و کشورهایی مانند رژیم بعثی عراق و عربستان سعودی، با چالشی جدی در برابر انقلاب اسلامی مواجه شدند. با توجه به ارتباط گسترده مردم و نخبگان، اقوام سنی مذهب ایرانی با کشورهای هم‌جوار تأثیرپذیری از این گرایش‌ها، دامنه چالش‌های مزبور را تا حدودی به داخل سوق داد و تعارضات سیاسی و ایدئولوژیک به نوعی بعد قومی و مذهبی گرفت. بدین ترتیب تمایز و تفاوت‌هایی که در گذشته سیاسی وجود نداشتند به ارزش‌های جمعی و محرک بسیج توده‌ای تبدیل و زمینه‌ساز تعارض‌های قومی در برخی مناطق مخصوصاً کردستان گردید. نیروهای نظامی، انتظامی و امنیتی، بنا به شرایط بحرانی منطقه، حضور پررنگ و مؤثری در مناطق مرزی کشور داشته‌اند که با گذشت زمان نقش نهادینه شده برای آنان در عرصه سیاست‌گذاری و مدیریت قومی به وجود آمده است (مختارزاده، ۱۳۸۳).

بررسی سیاست‌های فرهنگی، تبلیغاتی و آموزش دولتی، می‌تواند ما را به این نکته رهنمون کند که ایدئولوژی دینی در تدوین و اجرای سیاست قومی در ایران، امروزه به یک گفتمان اثر بخش تبدیل شده است و در حوزه فرهنگ عمومی با گذری بر نهادهای موجود، میتوان آن را در برگزاری آیین‌های جمعی، نام‌گذاری اماکن و خیابان‌ها، مناسبت‌های روز و تعطیلات رسمی باز شناخت. در همه این عرصه‌ها بیشتر سمبل‌ها و نمادهای انقلابی و مذهبی تبلیغ می‌شوند تا سمبل‌های ملی. چنین الگویی را می‌توان در نظام آموزش و پرورش، تدوین کتب درسی دانش‌آموزان و برنامه‌های بخش امور تربیتی و پرورشی مدارس نیز مشاهده کرد. در سیاست‌ها و خط‌مشی‌های مرتبط با خارج نیز این غفلت مشهود است و وجود و تشکیل سازمان‌ها و نهادهایی مانند سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، دارالتقرب، دانشگاه اهل بیت، مجمع جهانی اهل بیت و برنامه‌هایی مانند اعزام مبلغان علوم دینی، پذیرش طلاب خارجی و راه‌اندازی مدارس علوم دینی در خارج از کشور، اختصاص به ترویج مذهب اکثریت دارد و سایر مذاهب اسلامی و پیروان آن‌ها کمتر مورد توجه و حمایت قرار می‌گیرند (مرادی، ۱۳۸۶). موارد عینی‌تر و گویاتر در زمینه سیاست‌های تبلیغاتی رسمی، مانند صدا و سیما و نحوه خبررسانی و برنامه‌سازی آن، سازمان تبلیغات اسلامی، شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی و ستادهای نماز جمعه و... در همه‌ی این عرصه‌ها تأکید اصلی بر ارزش‌ها و نهادهای انقلابی و مذهبی است و ارزش‌ها و نهادهای ایرانی و ملی نیز تا جایی که تعارض با موارد فوق نداشته باشد، مورد قبول و تبلیغ قرار می‌گیرند. در این راستا به فرهنگ، ارزش‌ها و نیازهای دیگران و اقلیت‌ها، کمتر توجه شده است؛ که این مقوله ضعف در مدیریت شکاف‌های قومی و غفلت از حقوق شرعی و انسانی گروه‌های قومی محسوب می‌شود. از دیگر اقدامات مدیریتی نادرست فرهنگی، می‌توان به انحلال گروه گویش‌شناسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی، بومی کردن پذیرش دانشجویان در دانشگاه‌های کشور یا بومی کردن محل خدمت سربازی و... اشاره نمود که زمینه تعامل میان گروه‌های مختلف فرهنگی درون جامعه ایرانی را کاهش می‌دهد، این موضوع از آن رو حائز اهمیت است که انسجام و همگرایی اقوام و خرده فرهنگ‌های درون یک جامعه همیشه تحت تأثیر دو عامل است: یکی نوع برخورد و رفتار حکومت‌های حاکم و دیگری میزان تعامل و همکاری میان اقوام درون آن مطالعه در حوزه سیاست‌های مدیریتی اقوام،

بیانگر برخی خلاءهای جدی است و مدیریت سیاست‌های قومی در ایران دارای کاستی‌ها و نقاط ضعف‌هایی است که شناخت و توجه به آن‌ها می‌تواند مقدمه‌ای برای برطرف کردن خلاءها و نواقص باشد و همین توجه زمینه‌ساز بهینه‌سازی سازوکارهای مدیریت برنامه‌های سیاست‌های قومی در کشور بوده و مبنایی برای ارتقاء انسجام و وحدت ملی خواهد شد (ابوطالبی، ۱۳۸۷).

برخورد متفاوت همراه با کم توجهی بر مسائل قومی پیامدهای نامناسبی به دنبال داشته و از درون تأثیرات عمیقی بر روابط اقوام و دولت گذاشته و برخی از مسائل قومی موجب احساس محرومیت و در نتیجه ممکن است در درازمدت زمینه احساس عدم تعلق به نظام سیاسی را فراهم کند. نهایتاً این فرایند، اعتماد اجتماعی و سرمایه اجتماعی جمهوری اسلامی را در سطح جامعه کاهش دهد. بر اساس آموزه‌های اسلامی و ادبیات قرآنی، رویکرد تکثر گرایانه و وحدت طلب دینی برای مدیریت خردمندانه شکاف‌های قومی و مذهبی مناسب به نظر می‌رسد. پس از اتمام جنگ تحمیلی عراق علیه جمهوری اسلامی ایران و فراهم شدن زمینه‌های مناسب برای اجرای برنامه‌های توسعه ملی در کشور، رفته رفته شاهد برطرف شدن بخش قابل توجهی از محرومیت‌ها در استان‌های مختلف از جمله کردستان هستیم، مخصوصاً از سال‌های ۱۳۷۶ به بعد توجه بیشتری توسط دولت به استان کردستان به عمل آمد. برای نمونه در تحقیقی که در سال ۱۳۷۹ در میان ۱۰۰۰ نفر از کردهای شهرهای مختلف کشور انجام گرفت، ۸۷ درصد کل پاسخگویان اعلام کردند هم‌نوابی کردها با دولت در حد متوسط و زیاد افزایش یافته است. همچنین ۹۲ درصد پاسخگویان اعلام داشتند شاخص‌های توسعه سیاسی در مدت تعیین شده در حد متوسط و زیاد در مناطق کردنشین افزایش یافته است (احمدی، ۱۳۸۳).

علیرغم تلاش‌های دولت‌های مختلف پس از پیروزی انقلاب اسلامی برای برطرف کردن شکاف‌های مرکز - پیرامون و برطرف کردن محرومیت‌های مختلف هنوز برخی از این شکاف‌ها و محرومیت‌ها مشهود است که توجه منصفانه و اراده جدی برای برنامه‌ریزی منطقی به منظور رفع آن‌ها مبنای مناسبی برای برون‌رفت از وضعیت غیر مطلوب به سمت وضعیت و شرایطی منطقی و قابل قبول تلقی می‌شود. آمار و شواهد موجود در ایران، حاکی از وجود برخی شکاف‌ها و نابرابری‌های میان اقوام است که با رویکردی سیستمی به آن می‌توان ابعاد شکاف‌ها را در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی مورد بررسی و مطالعه قرار داد. الف. شکاف و نابرابری اقتصادی: شکاف و نابرابری اقتصادی زمانی پیش می‌آید که اعضای یک گروه به شیوه منظم از دسترسی به موقعیت‌ها و کالاهای مطلوب اقتصادی منع شوند. بر این اساس، در ایران مناطق قومی به ویژه مناطق کردنشین از نظر صنعتی از رشد کمتری برخوردارند، به عنوان مثال: در برنامه پنج ساله اول (سال ۶۸-۷۲) بالاترین سهم از اعتبارات بخش صنایع به استان اصفهان یعنی ۵۰ درصد اختصاص داده شد و ۱۰ استان کشور اعم از ایلام، کرمانشاه، کردستان و... از اعتبارات ملی محروم بوده‌اند. در مجموع برنامه اول توسعه کشور ۱ درصد بوده است و ۸۰ درصد بودجه به سه استان کشور اختصاص داشته و سهم استان کردستان ۱/۹ درصد بوده است (احمدی، ۱۳۷۹).

با برنامه چهارم که ۲ درصد بوده تفاوت چندانی نداشته است. با توجه به اینکه در این مناطق سرمایه‌گذاری نشده است، طبیعی است که از کارخانه‌های بزرگ تولیدی، راه‌آهن، مراکز مهم خبری نباشد. همچنین گزارش جلسه هیئت‌وزیران در ۱۳۸۰ اشعار می‌دارد که مناطق کردنشین غرب کشور، توسعه‌نیافتگی کمتری در مقایسه با دیگر

استان‌ها دارند. ب- شکاف سیاسی: بر اساس سیاست‌های دولت مرکزی، موقعیت‌ها و مناصب بالای سیاسی کمتر به اقوام کرد اختصاص یافته است.

با توجه به ساختار حکومت و تأکید بر سیاست تمرکزگرا، تمام اختیارات حکومتی در دست مرکز است و گروه‌های قومی در حاشیه به سر می‌برند که این مؤلفه خود باعث عقب‌ماندگی در روند توسعه فرهنگی و اقتصادی مناطق قومی محسوب شده و تا حدود زیادی می‌تواند زمینه واگرایی قومی را فراهم کند. ج. شکاف فرهنگی اجتماعی: در جامعه‌شناسی، وجود فرهنگ‌های مختلف نمادی از تنوع افکار، ارزش‌ها و رفتارهای متفاوت می‌باشد که این تنوع خود می‌تواند موجب غنای فرهنگی و تمدن بشری باشد و در این رابطه شایان توجه است که تمایزات و تفاوت‌های فرهنگی فی‌نفسه نمی‌تواند عامل برتری یک گروه بر گروه دیگر باشد؛ اما در سیستم سیاسی سنتی ایران، ویژگی‌های فرهنگی اجتماعی گروه‌های خاصی موجبات کسب امتیاز بیشتر و به حاشیه رانی گروه‌های قومی دیگر را فراهم کرده است. در همین رابطه امکانات فرهنگی استان کردستان در مقایسه با سایر مناطق به ویژه استان‌های مرکزی، ضعیف و دارای تفاوت چشمگیری است. برای مثال، یکی از مهم‌ترین بی‌اعتنایی‌های فرهنگی، عدم اجرای تدریس زبان بومی در نظام آموزشی کشور و کاستی‌های توسعه‌یافتگی علمی کردستان است. با توجه به موارد فوق‌الذکر که با رویکرد سیستمی شکاف‌های قومی در کردستان را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد، می‌توان به نقش دولت در پیدایش چنین وضعیتی اذعان کرد. حداقل، ضعف‌ها و کاستی‌های مدیریتی دولت در حوزه مدیریت شکاف‌های قومی را عینی تلقی کرد (احمدی، ۱۳۸۶).

به ویژه در مورد قوم کرد که این ضعف‌های مدیریتی موجب شده است تا کردها احساس محرومیت نموده و منزلت اجتماعی پایین‌تری نسبت به اقوام دیگر داشته باشند و به همین دلیل زمینه‌های نارضایتی و بعضاً واگرایی در میان آنان مشاهده شود که اهم عوامل این احساس نابرابری به شرح ذیل تجزیه و تحلیل می‌شود:

الف. نابرابری‌های فرهنگی: گروه‌های قومی به هویت قومی و ویژگی‌های خاص خود گرایش پیدا کرده و منبع نیرومندی برای غرور و همبستگی گروهی آن‌ها محسوب می‌شود. این موضوع می‌تواند دو نتیجه را به همراه داشته باشد ۱- ایجاد زمینه و شرایط برای گسست و فاصله بین اقوام حاشیه‌ای و دولت مرکزی (شکاف قومی) افزایش واگرایی فرهنگی، واقعیت‌های فرهنگی نشان می‌دهد که در این بعد علیرغم تلاش‌های صورت گرفته برای کاستن از نابرابری‌های فرهنگی هنوز برخی تبعیضات و نابرابری‌های فرهنگی در کردستان مشهود است، کم‌توجهی به آموزش زبان کردی، مجلات و نشریه‌های محلی، فیلم و تئاتر و ترویج ادبیات کردی که جزء گرایش‌های اصیل زبان فارسی است هنوز رایج است. کردستان در زمینه فرهنگی با مناطق مرکزی دارای شکاف شایانی است. یکی دیگر از مهم‌ترین ضعف‌های فرهنگی این استان بالا بودن نرخ بی‌سوادی واقعی در میان بزرگسالان است که ع لیر غم تلاش‌های صورت گرفته پس از پیروزی انقلاب اسلامی، این محرومیت در استان مشهود است (استوری، ۱۳۸۳).

ب. نابرابری‌های اقتصادی: این موضوع، یعنی وجود نابرابری در استان کردستان در مقایسه با استان‌های مرکزی به وضوح قابل مشاهده است و نسبت به حوزه‌های دی گر مشخص‌تر، به‌عنوان مثال در طبقه‌بندی استان‌ها، کردستان آخرین رتبه را در سال ۱۳۷۰ در سطح کشور به خود اختصاص داده و جزء استان‌های توسعه نیافته کشور بوده است و یا در سال ۱۳۷۳ در سطح‌بندی استان‌های کشور از لحاظ توسعه صنعتی، باز هم استان کردستان در رتبه‌ی آخر (رتبه

۲۲) قرار گرفته است (الطائی، ۱۳۸۲).

ج. نابرابری‌های سیاسی و مدیریتی: اصولاً سیاست‌گذاری قومی، تجلیاتی از قدرت، به ویژه گروه مسلط می‌باشد که مجموعه‌ای از اهداف، راهبردها و رویکردی است که به منظور تنظیم مناسبات قدرت با گروه‌های قومی از سوی حاکمیت اعمال می‌شود، هدف سیاست قومی شکل‌دهی، نظم‌بخشی و ساماندهی مجموعه‌ای از فعالیت‌ها برای رسیدن به منافع و اهداف ملی است. نبود سیاست‌های مدیریتی اثربخش و شفاف قومی راه را بر اعمال سلیقه‌های شخصی مدیران و عدم توزیع بهینه‌ی منابع می‌گشاید و در نتیجه، بحران اقتدار، بحران نفوذ و نهایتاً واگرایی در سطح ملی تقویت می‌شود. ه. نابرابری‌های اجتماعی: مقوله نابرابری‌های اجتماعی نیز در کردستان شایان توجه است: تعداد بیمارستان‌ها و مراکز بهداشتی، وضعیت آسیب‌های اجتماعی و همچنین رفاه اجتماعی در کردستان نیز به طور نسبی ضعیف‌تر و عقب‌مانده‌تر از بسیاری از استان‌های کشور است. برای مثال در تحقیقی که در سال ۱۳۷۵ توسط دانشگاه شاهد انتشار یافت در میان استان‌های مرزی، استان‌های آذربایجان شرقی، گیلان و مازندران به عنوان استان‌های برخوردار و استان‌های بوشهر، ایلام، کردستان و سیستان و بلوچستان به عنوان استان‌های کاملاً محروم محسوب شده‌اند. ز سیاست بومی‌سازی: سیاست بومی‌سازی در عرصه‌ی گزینش دانشجو و مواردی مانند بومی‌سازی خدمت سربازی و سایر موارد مشابه، گرچه دارای خاستگاه عدالت‌طلبانه‌ی صوری می‌باشد، اما این سیاست به نحوی ناخواسته باعث گسترش و تشدید فعالیت‌های منطقه‌گرایانه در دانشگاه‌های استان‌های مرزی از جمله کردستان شده به گونه‌ای که نشریات دانشجویی با محتوای قومی در جهت دامن زدن به تحریکات قومی گرایانه در دانشگاه‌ها به فعالیت مشغول هستند و بومی کردن محل خدمت سربازی نیز تا حدود زیادی پیامدهای ناگواری مشابه بومی کردن گزینش دانشجویان به همراه خواهد داشت و از شکل‌گیری روحیه ملی در سربازان و دانشجویان خواهد کاست. در همین رابطه حذف بومی‌سازی و برمی‌گزینی موجب تعامل و تبادل فرهنگی میان اقوام مختلف شده و روح همبستگی و همگرایی را در کشور افزایش می‌دهد (اسمیت، ۱۳۸۳).

تحولات مفهومی ادبیات قومیت در ایران بعد از انقلاب

با شروع و گسترش جنگ و حمله عراق به ایران، مناطق بحرانی خوزستان، کرمانشاه، کردستان و بخش‌هایی از آذربایجان غربی به لحاظ مجاورت مرزی با عراق و نیز ارتباط و همکاری گروه‌های تجزیه‌طلب - مانند حزب دمکرات کردستان و اتحادیه خلق عرب - با رژیم بعثی عملاً تبدیل به مناطق جنگی شدند و سیاست قومی تحت‌الشعاع مسئله جنگ قرار گرفت. در استان‌هایی مانند سیستان و بلوچستان نیز تداوم شرارت و ناامنی و ارتباط گروه‌های تجزیه‌طلب بلوچ - مانند جمبا - با عراق و نیز لزوم برقراری ثبات و امنیت در مرزهای شرقی موجب شد که حالت فوق‌العاده همانند مناطق جنگی برقرار شود. بروز و تداوم جنگ هشت ساله همه سیاست‌ها و اقدامات دولت در ارتباط با اقوام ایرانی را تحت تأثیر خود قرار داد و موجب شد که: اولاً: توسعه و سازندگی این مناطق - که در شمار عقب‌مانده‌ترین نواحی کشور به شمار می‌آمدند - نزدیک به یک دهه به تأخیر افتد. به گونه‌ای که کلیه شاخص‌های رشد و توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در استان‌هایی مانند کردستان و سیستان و بلوچستان گویای پایین‌ترین سطح توسعه‌یافتگی کشور در پایان این دوره می‌باشند (علینقی، ۱۳۷۹).

دوم: اولویت اصلی در این مناطق برقراری امنیت تلقی می‌گردند. بدین منظور نهادها و مراکز نظامی، انتظامی و

اطلاعاتی به شدت تقویت شدند. در سال ۱۳۶۱، به منظور تأمین امنیت و مقابله با گروه‌های تجزیه طلب مرتبط با عراق در شمال غرب کشور، قرارگاه حمزه سپاه پاسداران انقلاب تأسیس شد. در شرق کشور نیز مأموریت مشابهی برای ایجاد امنیت به قرارگاه ثارا... واگذار گردید (برتون، ۱۳۸۴).

در مقطع قبلی هر چند برخوردهایی بعضاً حاد و جدی با گروه‌های قوم‌گرا صورت می‌گرفت اما سیاست کلی نظام حذف و سرکوب آنان نبود. زیرا املا اجماع نظر و توافق کامل در دولت مرکزی در این باره وجود نداشت و برخی مقامات در دولت موقت و شورای انقلاب قائل به راه‌های مسالمت‌آمیز و مذاکره بودند. دوم این که دولت مرکزی توان کافی برای برخورد جدی نداشت. نکته سوم این که برخی از رهبران و متنفذین محلی در مناطق قومی در برخی موارد و مقاطع با انقلاب همراهی داشته و موقعیت میانجی‌گرایانه آنان مانع از تعمیق تضاد گروه‌های قومی و دولت میشد. شیخ شبیر خاقانی در خوزستان و مولوی عبدالعزیز ملازاده در سیستان و بلوچستان دارای چنین موقعیتی بودند؛ اما پس از سال ۱۳۶۰ از یک سو دولت مرکزی یک دست شد و بر آن گرایش رادیکال غلبه یافت و در این باره اجماع نظر و توان نسبی حاصل آمد. از سوی دیگر در شرایط رادیکالیزه آن دوران میانه‌روی و اعتدال در هر دو سوی کناری رفت و رهبران میانه‌روی محلی کناره گرفتند و یا همانند احمد مفتیزاده رهبر مذهبی کردها از در برخورد با نظام وارد شدند. بدین وصف در تمام این دوره سیاست برخورد و حذف گروه‌های قوم‌گرا با جدیت دنبال شد. این عمل پرهزینه و گریزناپذیر تأثیراتی دیرپا بر جای نهاد که هزاران معدوم، زندانی، تسلیمی و متواری و خانواده آنان از آن جمله اند. از سوی دیگر گروه‌های تجزیه راه خروج از کشور در پیش گرفتند. اکثر این گروه‌ها در کشورهای هم‌جوار مانند عراق، ترکیه، پاکستان و افغانستان و برخی نفرات آنان در اروپا و آمریکا مستقر شدند و به صورت مستقل یا با همراهی و همکاری مستقیم و غیرمستقیم ممالک یاد شده تحرکات خود را علیه نظام ادامه دادند (بشریه، ۱۳۷۴).

علیرغم حساسیت مسائل قومی در جامعه، طی سال‌های مورد بحث سیاست‌گذاری قومی در کشور به شکل متمرکز و مدرن مطرح نظر قرار نداشت. مناطق قومی نشین کشور دارای معضلات جدی امنیتی، مدیریتی، اقتصادی و فرهنگی بودند که برای حل هر یک از این معضلات نهادها و مراکز متعدد انقلابی و دولتی عهده‌دار نقش‌هایی گردیدند؛ اما برای ایجاد هماهنگی و سامان‌دهی کلان موضوع، تمرکزی به لحاظ قانونی یا نهادی پدید نیامد؛ و وزارتخانه‌ها و مراکز ذی‌ربط در چارچوب کارکردهای سازمانی خود فعال شدند.

در حوزه امنیت، مراکز مانند ژاندارمری، شهربانی، وزارت کشور، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ارتش و نهاد تازه تأسیس وزارت اطلاعات فعالیت می‌نمودند. علیرغم برخی سیاست‌گذاری‌ها و هماهنگی‌ها در قالب شورای عالی دفاع، شورای امنیت و یا هیئت دولت، این مراکز راساً در چارچوب وظایف و مأموریت‌های سازمانی خود فعال بودند. البته غایات کلان در این مورد همانند دوران پیشین توسط رهبر انقلاب و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی تدوین و طراحی می‌شد. در حوزه فرهنگی وزارتخانه‌های آموزش و پرورش، فرهنگ و آموزش عالی، فرهنگ و ارشاد اسلامی فعال بودند. علاوه بر این از مراکز دولتی می‌توان به نهادهای انقلابی مانند سازمان تبلیغات اسلامی و ستادهای نماز جمعه و نمایندگان امام نیز اشاره کرد (بنی هاشمی، ۱۳۸۳).

به لحاظ مدیریتی، در قالب نظام متمرکز اداری، مدیران استانی از میان عناصر غیربومی برگزیده می‌شدند. طی

این سال‌ها کمتر مدیران بومی به رده‌های بالای مدیریتی استانی راه می‌یافتند. این امر به ویژه در مورد مشاغل حساس مانند استانداری یا فرمانداری‌ها کاملاً صادق است. در عرصه اقتصادی نهادهای انقلابی و دولتی مانند جهاد سازندگی فعالیت‌های قابل توجهی داشتند که بیشتر در حوزه خدمات عمرانی، خدمات روستایی و محرومیت‌زدایی و فقرزدایی متمرکز بود. البته همه سیاست‌ها و اقدامات انجام شده در مناطق نوعی که در حوزه‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و مدیریتی انجام شده است، ادامه سیاست‌ها و اقداماتی بوده که در کل کشور انجام گرفته است و اجرای این سیاست‌ها در این مناطق در مرحله طراحی کمابیش همان سیر و روند را داشته و قید خاصی به آن وارد نشده است (بیات، ۱۳۷۳).

انقلاب اسلامی در ایران با شعار و ایده اخوت اسلامی و آرمان شکل‌گیری امت واحد اسلامی پیروز شد؛ و از آن جا که مخاطبان پیام انقلاب در دنیای اسلام و کشورهای هم‌جوار مردمانی بودند که قرابت قومی، زبانی و مذهبی با اقوام ایرانی عرب، ترکمن، بلوچ، کرد و آذری دارند، عملاً پیگیری ایده وحدت دنیای اسلام در سیاست خارجی با سیاست قومی در داخل و نوع برخورد نظام با گروه‌های قومی مذهبی کشورمان گره خورد. دغدغه و دل‌نگرانی رهبران حکومت دینی از بهره‌برداری مخالفان و کشورهای رقیب جمهوری اسلامی از پراکندگی و اختلافات زبانی و مذهبی در ایران - به شکلی که در سال‌های نخست انقلاب روی داد - داعیه وحدت طلبی و تلاش برای پیشبرد و دگرگون‌سازی وحدت و اتحادیه شیعه و سنی را عمق و شدت مضاعف می‌بخشید (غفار، ۱۳۸۷).

اعلام روزهای میلاد پیامبر اسلام (ص) به عنوان هفته وحدت از سوی نفر دوم نظام جمهوری اسلامی (آیت‌الله منتظری) و پذیرش و تبلیغ و تدریج رسمی آن توسط نهادهای مختلف در همین راستا صورت گرفت. از ابتدای دهه ۱۳۶۰ به بعد همه‌ساله به همین مناسبت برنامه‌های مختلفی در مرکز و استان‌های مرزی برپا می‌شود. دگرگون‌سازی وحدت تنها وجه شعاری و صوری نداشت و گویای طرز تلقی دست‌کم طیفی از رهبران انقلاب از مبانی و وفای ایرانیان و تعریف و برداشت آنان از شناسه‌ها و مبانی هویت ایرانی و ایرانیان بود. برداشتی که بر اساس آن اسلام عامل هویت‌بخش و ایجاد وفای ملی بوده و رجحان شآن بر دیگر مؤلفه‌های هویت ایرانی اعم از زبان، سرزمین و دیرینه تمدنی پیش از اسلام و یا باور به تبار مشترک داشت (حاجیان، ۱۳۸۳).

پیگیری این سیاست تا حدودی جنبه واکنشی داشت و پاسخی به روند اسلام‌زدایی در دوران پهلوی نیز بود. بدین وصف اسلام به عنوان مخرج مشترک قاطبه ایرانیان اعم از کرد، ترک، بلوچ، عرب و فارس مبنای شالوده سیاست قومی قرار گرفت و دیگر پیوندهای فرهنگی، زبانی و نژادی که آنان را در چارچوب هویت ایرانی و حوزه فرهنگی و تمدنی ایران زمین گرد هم می‌آورد در مراتب بعدی قرار گرفت یا برای مدتی اصلاً نادیده گرفته شد. تقلیل این عناصر هویت‌بخش و همبستگی آفرین به دین - که با توجه به ماهیت شیعی و ایدئولوژیک نظام، پارادوکسیکال نیز می‌نماید - محتوا و شکل سیاست قومی را کاملاً تحت‌الشعاع خود قرار داد. به عنوان نمونه می‌توان به ترویج و اهتمام حکومت به امور دینی و آیین‌های دینی، برگزاری نمازهای جمعه در همه شهرها، ساخت‌وساز مصلها و مساجد، کمک به گسترش و رشد حوزه‌های علمی و حمایت از طلاب و مدرسان علوم دینی در مناطق سنی‌نشین اشاره کرد؛ اما سایر مطالبات اقوام ایرانی به ویژه در حوزه‌های فرهنگی و زبان بی‌پاسخ ماند. تجدیدنظر و بازنگری مبانی وفای ملی تا پایان جنگ تحمیلی و آغاز دوران موسوم به سازندگی پیش نیامد

(حافظ نیا، ۱۳۸۱).

چنانچه گفته شد ماهیت شیعی نظام علیرغم استمرار دکترین وحدت، چالش‌هایی در مناطقی سنی نشین برمی‌انگیخت. همین امر موجب پیگیری سیاست‌های انقباضی از سال ۱۳۶۶ به بعد شد و محدودیت‌هایی در روند گفته شده پدید آمد. در سال ۱۳۶۸ نخستین برنامه توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور (۷۲-۱۳۶۸) شکل مصوب، قانونی و لازم‌الاجرا به خود گرفت. بررسی و تحلیل مفاد و مواد و بخش‌های قانون برنامه اول توسعه جایگاه و روند سیاست‌گذاری در زمینه مسائل قومی را به خوبی نشان می‌دهد. در قسمت تبیین هدف‌های کلی برنامه اشاره‌ای به مسائل قومی و اقوام ایرانی شده است و تنها در بند آخر آن مورد اشاره قرار گرفته است که: سازماندهی فضایی و توزیع جغرافیایی جمعیت و فعالیت‌ها متناسب مزیت‌های نسبی و منطقه (قانون برنامه توسعه اول، ۱۳۶۸). در بخش خط‌مشی‌های اجرایی قانون نیز این بیتوجهی مشهود است و صرفاً در خصوص راه کارهای اجرایی سازماندهی فضایی و توزیع جغرافیایی جمعیت به مواردی مانند آمایش سرزمین در جهت اصلاح ساختار فضایی توسعه کشور اشاره شده که این مورد نیز بیشتر جنبه اقتصادی دارد. در همین محور مقوله بازسازی مناطق محروم و حاشیه‌ای قومی نشین کشور اشاراتی به چشم می‌خورد (حمزه پور، ۱۳۸۵).

طراحان برنامه اول بعدها خود اذعان نمودند که تهیه برنامه‌های استانی، متناسب با ویژگی‌های قومی، مذهبی و زبانی هر یک از این مناطق عملاً در حاشیه قرار گرفت و بدین لحاظ به همه اهداف خود نرسید. در برنامه دوم توسعه نیز که از سال ۱۳۷۴ آغاز شد. محور توجه دولت ثبات اقتصادی بود. گسترش عوارض آثار تورم‌زدایی برنامه اول که همه مناطق کشور را در بر گرفته بود موجب شد که برنامه‌های دولت بیشتر معطوف به اصلاحات اقتصادی گردد و در سایر حوزه‌ها اقدام خاص صورت نگیرد. مناطق سکونت اقوام ایرانی، عمدتاً مرزی و حاشیه‌ای بوده که با توجه به سیاست‌های قومی رژیم پهلوی و ماهیت برنامه‌های توسعه در قبل از انقلاب اسلامی، تبدیل به توسعه‌نیافته‌ترین نقاط کشور شده بودند. پس از انقلاب باور و اراده جامعه و دولتمردان، محرومیت‌زدایی از این مناطق بود؛ اما بروز ناآرامی‌ها در اکثر نواحی مزبور، ضعف اقتصادی دولت، نداشتن برنامه جامع، نظام مدیریتی و مدیران کارآمد و مهم‌تر از همه وقوع جنگ هشت ساله با عراق موجب شد که در این زمینه گام جدی برداشته نشود و حتی بر مشکلات افزوده گردد. از سال ۱۳۶۸ و آغاز دوران موسوم به سازندگی محرومیت‌زدایی از این مناطق در عرصه‌های مختلف دنبال گردید. آمارهای موجود نشان از بهبود شاخص‌های کمی در مواردی مانند افزایش میزان سوادآموزی و کاهش نرخ بی‌سوادی، ازدیاد شمار مراکز آموزش عالی، دانشجوین و دانش‌آموختگان دانشگاه‌ها، ارائه خدمات بهداشتی، فعالیت چشمگیری در زمینه بحران روستایی، راه‌سازی، مدرسه‌سازی، گازرسانی، برق‌رسانی و آبرسانی به شهرها و روستاها و گسترش شبکه‌های حمل‌ونقل و ارتباطات به ویژه تلفن دارد (احمدی، ۱۳۷۹).

در نتیجه سرمایه‌گذاری پرهزینه لازم، اما ناکافی دولت در رفع محرومیت و تسریع بازسازی این استان‌ها، به تدریج صورت مسئله در فرایند تعامل اقوام ایرانی با دولت مرکزی تغییر یافت. نتایج کمی و کیفی حاصله از توسعه نسبی عمرانی، اجتماعی و فرهنگی مناطق مذکور موجب ایجاد تغییر در کم و کیف مطالبات گروه‌های قومی از دولت شد. نتایج معنادار انتخابات شورا در سال‌های بعد موید این ادعاست. همین امر موجب ایجاد

تغییرات جدی در سیاست قومی کشور طی سالهای ۱۳۷۶ به بعد شد که به آن اشاره خواهد شد. در کلیترین حالت، نفوذ به معنای همراهی و همسانی باسیاست عمومی تبلور یافته به وسیله اقتدار حکومت مرکزی است. درجه نفوذ در هر حکومتی مساوی با احتمال اجرای سیاست‌هایی از حکومت است که به کلیت نظام سیاسی یا یکی از بخش‌های آن ارتباط دارد. این مهم به ویژه برای کشورهای کثیرالقوم و دارای تنوعات و پراکندگی قومی، مذهبی و زبانی که هر یک دارای نظام اجتماعی و فرهنگی و مناسبات اقتصادی خاص خویش هستند اهمیتی مضاعف دارد. بی‌توجهی به این مهم منجر به پیدایش و گسترده‌گی بحران نفوذ و ناتوانی نظام سیاسی در گسترش و تعمیم اقتدار سیاسی می‌شود که در نتیجه آن طبقات و گروه‌های مختلف از فرمانها و قواعد حکومتی سرپیچی می‌کنند و نظام سیاسی عملاً اقتدار خود را به ویژه نزد گروه‌های جمعیتی واگرا (مانند اقوام و اقلیت‌ها) و مناطق حاشیه‌ای از دست می‌دهد (حق پناه، ۱۳۷۷).

بحران نفوذ می‌تواند ناشی از دو عامل ملی باشد: نخست ناکارایی دولت برای اعمال کنترل بر تمامی حوزه‌ها، مناطق و گروه‌های جمعیتی تحت حاکمیت و جلب همراهی و همکاری ملت در برنامه‌ها و اقدامات خود؛ و دوم، بسته بودن کانال‌ها و مجاری ارتباطی میان مردم و حاکمیت جهت ایجاد تعامل و همکاری و همراهی دو سویه. در ایران دولت‌های مرکزی از دیرباز تاکنون با بحران نفوذ ناشی از عوامل جغرافیایی و جمعیتی و سایر عوامل مواجه بوده‌اند. پس از انقلاب اسلامی علیرغم بافت متمرکز و تمام خواه یا تام‌گرایی دولت که مقتضی و ذاتی هر نظام انقلابی ایدئولوژیک و مواجه با تهدیدات داخلی و خارجی است - بحران نفوذ لاینحل باقی ماند. برای حل این بحران، دولت علاوه بر تقویت کارگزاران استانی، به تقویت رسانه ملی همت گماشت (علینقی، ۱۳۷۹).

صدا و سیما به عنوان رسانه‌های پر مخاطب و در انحصار دولت ابزار نفوذ دولت میان اقشار مختلف جامعه و کل کشور به شمار می‌روند. تا سال ۱۳۶۷ تنها دو شبکه رادیوی در کنار دو شبکه تلویزیونی در ساعاتی محدود برنامه پخش می‌کردند که شبکه‌های تلویزیونی در کل کشور به ویژه نقاط حاشیه‌ای قابل دریافت نبودند. سازمان صدا و سیما طی دهه ۶۰ به دلیل مسائل ناشی از هرج و مرج و التهابات اولیه انقلاب و استقرار حاکمیت جدید و مشکلات جنگ دچار افت کمی و کیفی شد. اما به تدریج به جهت اهمیت آن در بسیج توده‌ها و ضرورت اقتاع ایدئولوژیک جامعه و مدیریت بحران در جامعه در حال جنگ تدریجاً فعالیت گسترده‌ای یافت و تقریباً تمام مناطق کشور زیر پوشش شبکه‌های یک و دوی رادیو و تلویزیون قرار گرفت. سابقه کشمکش‌های طولانی قدرت‌های محلی با دولت مرکزی و وجود گرایش‌های پرقوت‌گریز از مرکز، دولت‌های وقت را بر آن داشته که با اعمال نظام مدیریت متمرکز اعمال قدرت نمایند. بررسی ساختار حقوقی ایران به شکل مندرج در قانون اساسی مشروطه، متمم همان قانون و نیز قانون اساسی جمهوری اسلامی و متن بازنگری شده آن نشان می‌دهد که طی یک صد سال گذشته وجود چنین دغدغه‌ای همواره موجب تداوم نظام متمرکز با حداقل تفویض اختیارات به استان‌ها و واحدهای محلی بوده است. طی سال‌های مورد بحث علیرغم نبود جنگ و آغاز بازسازی و محرومیت‌زدایی که قاعدتاً با تمرکززدایی و واگذاری اختیارات به مقامات محلی منافاتی نداشت - اصل تمرکز در مورد همه استان‌ها از حاشیه‌گرفته تا عمق کشور کامل رعایت میشد. البته در مورد استان‌های پر مسئله مانند سیستان و بلوچستان، کردستان و یا آذربایجان غربی حساسیت بیشتری وجود داشت (گرچی، ۱۳۷۷).

طی این دوران در استان‌های گفته شده برای مراکز حساس مانند استانداری، فرمانداری‌ها و سایر مراکز سیاسی، انتظامی و نظامی از مدیران بومی استفاده نمی‌شد (مورد استثناء به استانداری کردستان طی سال‌های ۱۳۷۲ تا ۱۳۷۶ باز میگردد که فردی از میان ترکهای شیعه مذهبی این استان انتخاب گردید). در عین حال در مقایسه با دوران قبلی در این مقطع از مدیران بومی و اهل سنت برای دوره‌های کارشناسی و مدیریت‌های میانی استفاده بیشتری شده است. به‌طورکلی نگرش غالب و روح حاکم بر سیاست‌گذاری قومی طی سال‌های ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۶، ابزارگرایانه و مبتنی بر رهیافت مدرنیزاسیون با نوسازی است. توضیح ضروری در مورد نگاه مکتب نوسازی به مسئله اقوام این است که صاحب نظران مطالعات قومی عموماً در تجزیه و تحلیل‌ها و مقایسه‌های خود از جامعه سنتی و جامعه صنعتی بر این ادعا پای می‌فشرده‌اند که تفاوت‌ها و اختلاف‌های قومی در روند مدرنیزاسیون و نوسازی جامعه به تدریج رنگ خواهد باخت. بر این اساس لازم است دولت‌ها با برنامه‌ریزی متمرکز در حوزه اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی زمینه‌های ادغام و همگرایی گروه‌های قومی در واحد ملی را در پیش گیرند (مقصودی، ۱۳۸۰). رهیافت ابزارگرایانه یا نوسازی در این دوره به عنوان محور و مبنای پروژه‌های توسعه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جوامع بسیاری از جمله ایران قرار گرفت و کمابیش در باب مسئله قومیت‌ها نتایجی مشابه به بار آورد. به این معنا که ضمن کسب توفیق در برخی عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی، در سایر حوزه‌ها نتایج مطلوب و پیش‌بینی‌شده را به بار نیاورد. عمل بر مبنای چنین نگرشی نه تنها ادغام و یکپارچگی ملی را به همراه نداشته بلکه نتایجی معکوس در باب افزایش خودآگاهی گروه‌های قومی و افزایش مطالبات آنان از دولت مرکزی را به همراه آورده است (حق پناه، ۱۳۷۷)؛ و این تناقض نمای دوران سازندگی است که با الهام‌گیری از آموزه‌های مکتب نوسازی، با نگرش کمی نگر و بدون در نظر گرفتن پارامترها و مؤلفه‌های فرهنگی و سیاسی عمدتاً بر حوزه اقتصاد متمرکز بوده است. به همین خاطر بخش مهمی از مطالبات اقوام ایرانی اهل تسنن پاسخ نگر و فضایی به وجود آورد که سیاست قومی در دوره بعدی را معطوف به پاسخگویی به همین مطالبات و جلوگیری از تشدید واگرایی آنان با نظام گرداند.

پس از بازنگری در قانون اساسی و به موجب اصل ۱۷۶ این قانون نهاد شورای عالی امنیت ملی با شرکت عالیترین مسئولان نظام، عهده‌دار رسیدگی به امور امنیتی جامعه تأسیس گردید. علاوه بر آن، بر اساس قوانین سال‌های گذشته، شورای امنیت به عنوان متولی عهده‌دار رسیدگی به مسائل مرتبط با حوزه امنیت داخلی تحرک و فعالیت بیشتری یافت. در شورای امنیت روسا یا نمایندگان دستگاه‌های امنیتی، انتظامی، نظامی، قضایی و مدیریتی سیاسی عضویت دارند (مقصودی، ۱۳۸۰).

بنا بر پیش‌بینی‌های به عمل آمده در قانون، در استان‌ها نیز شورای تأمین استان و در شهرستان‌ها شورای تأمین شهرستان فعال شدند. در این شوراها نیز عالیترین مقام سیاسی استان یا شهرستان (استاندار یا فرماندار)، فرماندهان نظامی، انتظامی، عالی‌ترین مقام قضایی و مسئول اداره اطلاعات استان یا شهرستان عضویت دارند.

با توجه به بحرانی بودن مناطقی مانند سیستان و بلوچستان، کردستان، آذربایجان غربی و بحران‌های نوبه‌ای در استان‌های دیگر از جمله کرمانشاه و خوزستان که صبغه قومی - مذهبی داشته‌اند، نهادهای مذکور کارکردی خاص و حساس‌تر از هم‌تا‌های خود در سایر نقاط کشور ایفا نموده‌اند. حساسیت مناطق مزبور و لزوم ایجاد

هماهنگی و تمرکز به امور امنیتی آنها به گونه‌ای بود که ظرف این سال‌ها، دو نهاد امنیتی ویژه در استان‌های مرزی غرب و شرق کشور فعال شدند. این دو نهاد عبارت‌اند از: ۱- شورای تأمین ویژه غرب کشور متشکل از استانداران کردستان، آذربایجان غربی و کرمانشاه، مدیران کل اطلاعات، فرماندهان سپاه پاسداران و نواحی انتظامی این سه استان، امور امنیتی وزارت کشور و معاون امنیت داخلی وزارت اطلاعات، ۲- شورای تأمین ویژه شرق کشور متشکل از استانداران سیستان و بلوچستان، کرمان و خراسان، مدیران کل اطلاعات، فرماندهان سپاه پاسداران و نواحی انتظامی هر سه استان به همراه معاون امنیتی وزارت کشور و معاون امنیت داخلی وزارت اطلاعات.

دوم خرداد عرصه طرح مطالبات پاسخ نیافته و معوق مانده از دوران پیشین بود. اصولاً دوم خرداد و دولت برآمده از آن را می‌بایست محصول چنین فرایندی دانست. تحت تأثیر چنین فضایی سیاست و خط مشی دولت جدید، چنانچه در ایده و مفهوم «جامعه مدنی» جلوه‌گر است، مسائل فرهنگی و سیاسی و پاسخ‌گویی به این دست مطالبات اولویت یافت و جایگزین رهیافت مدرنیزاسیون و توسعه و بازسازی اقتصادی این مناطق گردید. توجه به فرهنگ‌های قومی جهت استفاده از ظرفیت‌ها و استعدادها و استعدادهای کشوری که رفع تنگنای اقتصادی و توسعه پایدار دست کم بر روی کساحذ برای نخستین بار سرلوحه سیاست‌گذاری و برنامه ریزان قرار گرفت (مستندات برنامه سوم، ۱۳۷۸). زیرا مشخص بود که توسعه کمی نگر، تک بعدی و معطوف به حوزه اقتصاد دست‌نیافتنی است و حتی در صورت تحقق و دستیابی صوری و عددی، نه تنها مسایل قومی را حل نمی‌کند بلکه این مسایل را در اشکال و جوهری دیگر بازتولید می‌نماید و برشمار مشکلات می‌افزاید. یکی از سیاست‌های دولت در این زمینه تلاش برای پر کردن خلاء سیاسی است که به واسطه برخورد و محدودسازی گرایش‌های سیاسی قومی مذهبی و اگر ا پدید آمده و جریان‌های سیاسی وفادار به نظام نیز برای پر کردن آن اقدام نکرده‌اند. تشویق و حمایت دولت از گروه‌ها و احزاب سیاسی قانونی فعال در مرکز برای گسترش فعالیت در استان‌های قومینشین در همین راستا ارزیابی می‌شود. یکی از گرایش‌های بارز، دادن اختیارات بیشتر به مسئولان منطقه‌ای در تصمیم‌گیری‌هاست.

مشخص نمودن حدود اختیارات و قدرت تصمیم‌گیری در مناطق به عنوان شرط لازم و مقدماتی برای تهیه برنامه‌های استانی در نظر گرفته شده است. اهتمام به آمایش سرزمین، شامل ترسیم خطوط کلی توسعه مناطق بر اساس قابلیت‌سنجی و اولویت‌ها، رفع عدم تعادل‌ها و محرومیت‌های منطقه‌ای، توانمندسازی مدیریت منطقه‌ای و آمایش سرزمین در استقرار جمعیت و فعالیت در پهنه سرزمین (مستندات برنامه سوم توسعه از دیگر نکات قابل توجه در سند برنامه سوم می‌باشد.

در بخش رهنمودهای کلی مصوب هیئت‌وزیران، بدون اشاره به مسائل قومی خاص، در بندهای ۱۲، ۱۴ و ۱۸ به ترتیب بر «حفظ مبانی و ارزش‌های دینی و ملی»، «تحکیم و وحدت و همبستگی ملی ضمن احترام به فرهنگ‌های محلی» و نیز توسعه و گسترش زبانی و ادبیات فارس در کل کشور به عنوان زبان میانجی اشاره شده است (سند برنامه سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ج.ا.ایران ۱۳۷۸: ص ۲۹). در رهنمودهای کلی هیأت وزیران جهت تدوین برنامه سوم همچنین تأکید بر تقویت پیوندهای اقتصادی و همبستگی‌های اجتماعی فرهنگی همه مردم و اقوام ایرانی ساکن مناطق مختلف و جلوگیری از تداوم انزوای اقتصادی مناطق حاشیه‌ای و لزوم ادغام آنان در اقتصاد ملی به چشم می‌خورد (سند برنامه سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ج.ا.ایران ۱۳۷۸: ص ۲۹). پیچیدگی امور

محلی و ویژگی‌های متمایز هر یک از استان‌ها از یک سو و فربهی و بزرگی بیش از حد پیکره دولت که ناکارآمدی دولت را در انجام کار ویژه‌های خود به همراه دارد، تمرکززدایی و واگذاری بخشی از اختیارات دولت به واحدهای محلی را ضروری ساخته است. یکی از سیاست‌های کلان دولت در این مقطع که مرتبط با مسائل قومی نیز هست، تلاش برای کوچک‌سازی بدنه دولت و تفویض برخی اختیارات به استان‌ها بوده است. تقویت جایگاه استانداران و افزایش حیطه عمل و اقتدار آن‌ها در این راستا صورت گرفت. در حال حاضر بنا به بخشنامه صادره از سوی هیأت دولت، کلیه مدیران تحت نظر قوه مجریه در استان میبایست با نظر موافق استاندار منصوب گردند. در مورد هزینه‌ها و بودجه‌های استانی نیز اختیارات مقامات استانی افزایش قابل توجهی دارد (سند برنامه سوم توسعه اقتصادی).

اما گام مهم‌تر در این زمینه با اجرای قانون شوراهای برداشته شد. فصل هفتم قانون اساسی در ارتباط با شوراهای (اصول ۱۰۰ تا ۱۰۶) از جمله فصول فراموش شده قانون اساسی بود که با توجه به فضای ملتهب انقلابی و جنگی کشور طی دهه ۱۳۶۰ و بی‌توجهی به اصل مشارکت نهادینه مردمی در دهه ۱۳۷۰ در بوته فراموشی بود؛ اما با توجه به ضروریات و تحولات جامعه، پس از دوم خرداد اجرای این قانون نه تنها ممکن و مطلوب، بلکه کاملاً ضروری می‌نمود. پس از انجام اصلاحاتی در قانون عادی، نهایتاً انتخابات شوراهای در اسفند ۱۳۷۷ برگزار و عملاً از خرداد سال بعد شوراهای اسلامی در سطوح مختلف از روستا تا شهرستان رسمیت یافتند. با توجه به صلاحیت و اختیارات شوراهای در انتخاب شهرداران و دهیاران واحدهای محلی، حق نظارت و حتی تقدیم طرح و پیشنهاد به مجلس، این نهاد میتواند در اداره امور نقاط مختلف کشور از جمله مناطق قومی نشین با توجه به ویژگی‌های خاص فرهنگی، اجتماعی و سیاسی کاملاً نقش‌آفرین بوده و ضمن تقویت مشارکت سیاسی و اجتماعی مردم، پاره‌ای حساسیت‌های موجود را به حداقل برساند و یکی از مطالبات اساسی اقوام ایرانی را تا حدودی پاسخگو باشد (گرچی، ۱۳۷۷: ۱۰۱).

دوم خرداد حامل ارزش‌ها و نگرش‌ها و حاصل تحولات فکری و اجتماعی ژرفی بود و گفتمان تازه و رویکردی نو در تبیین مبانی وفاق ملی و همبستگی اقوام ایرانی بر اساس اصل شهروندی و جامعه مدنی پدید آورد که متفاوت از نگره پوپولیستی دهه ۱۳۶۰ و نیز رهیافت ابزارگرا مبتنی بر نگره‌های مکتب‌نوسازی در دهه ۱۳۷۰ بود. بنا بر اصل شهروندی موجودیت گروه‌های قومی و مذهبی در تعاملات اجتماعی به رسمیت شناخته می‌شود؛ اما آنچه در نظام سیاسی مبنای عمل هست، نظر و رأی اکثریت می‌باشد. اکثریت جامعه صرف‌نظر از تعلقات قومی، مذهبی و غیره ملزم به حفظ حقوق اقلیت بوده و مبنای عمل آنان نیز نه بر اساس باور به حقانیت مطلق خود، بلکه کسب قدرت بر اساس سازوکارهای مردم‌سالارانه و رقابت سیاسی در چارچوب قانون است.

نتیجه‌گیری و دستاورد علمی پژوهشی

ایران در میان کشورهای مستقل جهان از پیشینه تاریخی، باستانی و تمدن چندین هزاره ساله برخوردار است و به تبع آن دارای تنوعات قومی، زبانی، نژادی و فرهنگی است. قومیت‌های مختلف در چارچوب جغرافیای سیاسی و حکومت ملی واحد ایران زندگی می‌کنند. سکونت این گروه‌های قومی در مناطق مرزی ایران و همجواری آنان با اقوام مشترک در آن سوی مرزها، تحولات منطقه‌ای و تحرکات روزافزون دشمنان به منظور تفرقه افکنی در داخل

کشور بر ضرورت انسجام و اقتدار در بین اقوام ایران در حراست و دفاع از مرزهای کشور می‌افزاید؛ زیرا اقوام ایرانی در طول تاریخ کشور همواره از استقلال و تمامیت ارضی کشور با متجاوزین مقابله نموده‌اند. تبعیت اقوام ایرانی از رهبری خردمندانه نظام و همزیستی آن‌ها در کنار یکدیگر، شاکله اصلی ملت یکپارچه با هویت فراگیر ملی را تشکیل داده و می‌توانند در مبحث امنیت ملی ایفای نقش نمایند. بین پنج متغیر اقتدار حکومت مرکزی، وضعیت اجتماعی، رفاهی و معیشتی، رعایت موازین توسعه و آمایش سرزمینی، حفظ هویت فرهنگی و قومی و مشارکت سیاسی با نقش‌آفرینی اقوام ایرانی در امنیت مرزهای کشور رابطه مثبت و معناداری وجود دارد. ایران به لحاظ ترکیب جمعیتی، کشوری چند قومیتی محسوب می‌شود و این نموده در اقصی نقاط مرزهای کشور جایگاه ویژه ای دارد. هویت ملی، وحدت ملی، واگرایی و همگرایی بین اقوام از موضوعات مهمی هستند که حکومت‌ها در کشورهای کثیرالاقوام با آن مواجه هستند. تعدد و تنوع قومی چالش‌هایی را در قالب تهدید و یا فرصت برای حکومت‌ها و از جمله ج.ا.ایران به ارمغان می‌آورد که متناسب با مبانی تئوریک و نظری حاکمیت یا ایدئولوژی غالب با آن مواجه می‌شود. تنوع قومی و تهدیداتی چون واگرایی، تجزیه طلبی یا خود مختاری و استقلال طلبی را می‌تواند به همراه داشته باشد. در عین حال فرصت‌های جدیدی نیز ایجاد می‌شود که مستلزم بصیرت سیاسی، اجتماعی و مدیریت عالی و استراتژیک است. جمهوری اسلامی ایران از همان بدو تأسیس به لحاظ همسایگی با کشورهای مختلف، استقرار قومیت‌های گوناگون در مرزها و داشتن موقعیت ژئوپلیتیکی و استراتژیکی با چالش‌های امنیتی بسیاری در سطوح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی همچون تجزیه طلبی قومی، بروز و ظهور گروهک‌های تروریستی و معاند وابسته به جریان‌های تکفیری و سلفی استکبار جهانی مواجه بوده است.

تعریف ارائه شده برای قومیت در اواخر قرن نوزدهم معیارهایی به دست می‌دهد که با معیارهای تعریف این واژه در نیمه دوم قرن بیستم متفاوت است. واضح است که مفاهیم واژه‌ها در شناخت اندیشه‌ها نقش اساسی دارد. برای مثال در یکی از چاپ‌های فرهنگ انگلیسی آکسفورد که حدوداً در پایان قرن گذشته تدوین شده است فرهنگ‌نگاران واژه قومیت را کفر یا موهومات کفرآمیز تعریف کرده‌اند. در حالی که این تعریف در عصر حاضر هیچ گونه کاربردی ندارد (احمدی، ۱۳۷۸: ۳۰). کوپر قومیت را بنیادینی‌ترین مقوله سازمان‌دهی اجتماعی می‌داند که بر نوعی عضویت و تعلق استوار و بنیادین بر مبنای احساس برخوردار از ریشه‌های تاریخی، فرهنگی و زبان مشترک بنیاد نهاده شده است.

دکتر عبدالمهدی جامعه‌شناس و استادیار دانشگاه علامه طباطبایی قومیت را این گونه تعریف می‌کنند: قومیت به گروهی از مردم اطلاق می‌شود که برخوردار از منشأ نژاد، تاریخ، سرزمین، فرهنگ، دین، ادبیات، موسیقی، زبان، آداب و رسوم، اعیاد و مناسک جمعی و سرنوشت مشترک و دارای هویتی متمایز و متفاوت از دیگر اقوام و گروه‌های اجتماعی است. دیوید رابرتسون در تعریف قومیت می‌گوید: قومیت عبارت است از ترکیب پیچیده ویژگی‌های فرهنگی، نژادی و تاریخی که به وسیله آن جوامع به خانواده‌های سیاسی مجزا و احتمالاً منصفانه تقسیم می‌شوند و بر همین مبنای پرسش سیاسی - اجتماعی هویت ملی را بر می‌انگیزد.

ادگار بورگانا معتقد است که مفیدترین تعریف از قومیت همان تعریف کلاسیکی است که ماکس وبر در کتاب اقتصاد و جامعه ارائه کرده است. به نظر وی برخلاف اختلاف نظرهایی که بین اندیشمندان

بر سر تعریف مفهومی قومیت وجود دارد، آنان راجع به ویژگی‌ها و شاخص‌های نشان دهنده قومیت اتفاق نظر دارند، برخورداری اعضای گروه از ریشه جغرافیایی، زبان، مذهب، الگوهای سکونت مشترک، آداب و رسوم، برخورداری از ملاحظات سیاسی مشابه به ویژه در رابطه با سرزمین و نهادهای سیاسی و برخورداری از نوعی از احساس متمایز بودن از دیگران از آن جمله اند (ربیعی، ۱۳۸۳: ۳۰۸).

به‌رحال آنچه در اینجا مدنظر است و بدان نیاز داریم تعریف مختصری از قومیت است که در اینجا از تعریف آنتونی اسمیت بهره برده ایم که دارای کاربرد بالایی می باشد: قوم عبارت است از یک جمعیت انسانی مشخص با یک افسانه اجدادی مشترک، خاطرات مشترک، عناصر فرهنگ پیوند با یک سرزمین تاریخی یا وطن و میزانی از حس منافع و مسئولیت. این تعریف مبتنی بر چند عنصر محوری هویت، اقتصاد، آگاهی و فرهنگ مشترک است که به آن اعتبار و وزانت علمی نیز میبخشد (افتخاری، ۱۳۷۸: ۲۹).

در منشور صلح پطروس غالی آمده بود: سازمان ملل درهای خود را بسته اما منابع انسانی و منابع طبیعی روی زمین اجازه تشکیل پنج هزار دولت را بر اساس شناسایی حدود چهار الی پنج هزار قومیتی را که در چهارچوب دویست و اندی دولت جمع شده‌اند را می‌دهد؟ این یک سؤال جدی است و اگر قبول داشته باشیم که همه قومیت‌ها باید هرکدام یک دولت ملی داشته باشند آن وقت پنج هزار دولت داشته باشیم که این هم نشدنی است.

دیدگاهی که محققان صلح به عنوان یک شاخه در سطح دنیا راجع به مسائل قومی در ذهن دارند، کم‌هزینه‌ترین دیدگاهی است که می‌شود روی آن فکر کرد. اگر مسئله پنج هزار قومیت و بیش از دویست دولت را در نظر بگیریم این محققان معتقدند که باید شیوه ای در حل منازعات به کار گرفته شود که دارای این چند ویژگی باشد:

۱. عدم استفاده از خشونت فیزیکی
۲. استفاده از زمان و منابع در اختیار انسان
۳. ایجاد یک توافق منطقی با در نظر گرفتن منافع مشروع طرفین
۴. بهبود روابط بین طرفین و کاهش تنش‌ها و درگیری‌های طرفین (رمضان زاده، ۱۳۷۷: ۱۱۸).

درباره اینکه قومیت پدیده‌ای است کهن یا مدرن، بحث‌های زیادی صورت گرفته است؛ اما آنچه اهمیت دارد مسئله سیاسی شدن نشانه‌ها یا شکاف‌های قومی (زبان، مذهب، نژاد، فرهنگ) است. سیاسی شدن بحث قومیت، یعنی استفاده از نشانه‌های قومی در راه بسیج قومی، باعث تلاقی دیگر گروه‌های کهن گرا و نوگرا می‌شود و ترکیب این دو دیدگاه کمک مهمی به تبیین علت‌های سیاسی شدن مسائل قومی می‌کند. گذشته از اهمیت ترکیب دیدگاه‌های فوق برای تبیین دلایل سیاسی شدن مسائل قومی، درباره خود علت‌های این سیاسی شدن نیز نظریه‌های گوناگونی نظیر نظریه استعمار داخلی، نظریه انتخاب عقلایی، نظریه رقابت نخبگان و نظریه بسیج منابع و ... مطرح شده است.

نظریه کهن‌گرایی و ابزارگرایی بر این امر تأکید دارند که قومیت و ناسیونالیسم پدیده‌هایی کهن هستند، ابزارگرایان معتقدند که این پدیده‌ها محصول دوران مدرن و به ویژه چند قرن اخیرند. از مفهوم کهن‌گرایی،

بیشتر برای توصیف ریشه‌ها و استحکام وابستگی‌های قومی استفاده شده است. طرفداران این مکتب دو ادعای اساسی دارند: اول این که ملت‌ها و ناسیونالیسم، پدیده‌هایی کهن هستند و دوم اینکه طبیعی هستند. اصطلاح کهن‌گرایی را نخستین بار ادوارد شیلر به کاربرد و کلیفورد گیرنز در دهه ۱۹۵۰ میلادی آن را رواج داد.

ادوارد شیلر که برای اولین بار واژه کهن‌گرایی را در رابطه با روابط خویشاوندی به کاربرد تأکید میکند که: جامعه مدرن از طریق وابستگی‌های گسترده مشخص، تعهدات اخلاقی در قالب‌های دقیق، غرور حرفه‌ای و خلاقانه، جاه طلبی فردی، عواطف کهن و نوعی احساس مدنی که میزان آن در بسیاری افراد کم، در برخی زیاد و در اغلب افراد متوسط است، به هم پیوند می‌خورد.

در مورد بسیج قومی رهیافت‌های گوناگون وجود دارد که عبارت‌اند از:

تأکید بر ساختارهای اجتماعی و توسعه اقتصادی به عنوان متغیرهای اصلی، کثرت‌گرایی فرهنگی به عنوان یک متغیر اصلی عنوان شده است. اغلب نظریه‌های بسیج قومی در مقوله رهیافت نوگرایانه جای می‌گیرد. کهن‌گرایی نیز بیان خاص خود را در این مورد ارائه می‌دهد. استدلال اساسی این رهیافت این است که هویت و احساسات کهن در یک گروه باعث بسیج جمعی قومی می‌شود. همچنان که جوزف روتشلید می‌گوید: تبیین تداوم و حتی احیای قومیت در عصر جدید از طریق تأکید بر مفهوم کهن‌گرایانه احساس تعلق به گروه‌های جمعی روانی - فرهنگی کافی نیست. نکته مهم این است که باید میان تفاوت‌های قومی در یک جامعه، نظیر تفاوت در زبان، فرهنگ، مذهب، فیزیولوژی یا فرهنگ با بسیج قومی تمایز قائل شویم. تفاوت‌های قومی پایگاه بالقوه بسیج قومی است، اما نفس وجود تفاوت‌های قومی تضمین‌کننده بسیج قومی نیست (پرانیتلا، ۱۳۶۶: ۴۴).

بر اساس این نظریه رقابت بر سر منابع ادغام سیاسی گروه‌های قومی در داخل یک دولت - ملت خاص، چهارچوبی فراهم می‌سازد که در آن رقابت بر سر منابع - به ویژه مشاغل دولتی - انگیزه عمده کشمکش میان قومی را به وجود می‌آورد. به گفته گلینر و موینیهان، گروه‌های قومی به میزان بیسابقه‌ای به عنوان وسایل تجلی و پیشبرد منافع اقتصادی و سیاسی ظهور می‌کنند. آن‌ها معتقدند که با ظهور دولت رفاهی و گرایش کلی دستگاه دولتی به ایفای نقش داور در رقابت‌های اقتصادی و سیاسی، قومیت به عنوان عامل تأمین و گسترش منافع مادی کاربر گسترده استراتژیک پیدا کرد (پرتوی، ۱۳۸۵). نظریه رقابت بر سر منابع غالباً با توجه به تجربیات گروه‌های قومی در جوامع پیشرفته صنعتی تدوین شده است. اغلب نظریه‌پردازان در این زمینه مانند گلینر و موینیهان، نظریه‌های خود را در جامعه آمریکا به کار برده‌اند. کاربرد این نظریه‌ها در جوامع جهان سوم، مشکلات جدی به وجود می‌آورد، زیرا در این جوامع دولت صحنه مبارزه گروه‌های گوناگون نیست و تحت کنترل یک گروه مسلط قومی قرار دارد.

در چهارچوب قانون اساسی کشور همه افراد جامعه دارای حقوق و موقعیت برابر هستند و حق و تکلیفی یکسان در قبال یکدیگر و نظام سیاسی دارند. هیچ فردی در جامعه شهروند درجه دو و سه محسوب نمی‌شود و تبعیض میان اعضای گروه‌های قومی و پیروان مذاهب به چشم نمی‌خورد. «دگر» شهروند در داخل مرزها و میان هموطنان وفادار به نظام سیاسی تعریف نمی‌شود. فرصت‌ها به صورت برابر از سوی حاکمیت در اختیار همه

شهروندان قرار می‌گیرد و دولت نه یک بازیگر یا طرفدار یکی از گروه‌های قومی و مذهبی بلکه داور تعاملات اجتماعی و فرهنگی آن‌هاست. پر واضح است رفتار سیاسی و قوانین و مقررات وضع شده از سوی حاکمیت منتخب شهروندان بر اساس عرف و باورهای اکثریت جامعه است و این قاعده عقلانی و منطقی، به شرط رعایت حقوق اقلیت مورد پذیرش همگان است.

به هر حال مبنا و مناط و معیار دستگاه‌های اجرایی و مراکز سیاسی، امنیتی و فرهنگی مسئول قانون اساسی جمهوری اسلامی می‌باشد که تجلی خواسته‌های ملت و در حکم میثاق ملی و معتبرترین سند و مرجع و مبنای کلیه سیاست‌گذاری‌ها و حل اختلافات است. اگر حقوقی که برای کلیه شهروندان ایرانی و آحاد ملت در قانون اساسی پیش بینی شده اعطا گردد تا حد زیادی مبنای روابط اجتماعی و سیاسی در جامعه بر اساس اصل شهروندی شکل می‌گیرد. هر چند در قانون اساسی به واژه شهروند و اصل شهروندی اشاره نشده، اما به هر حال قانون‌گذار، در این قانون به در نظر گرفتن حقوق اقلیت‌ها عنایت داشته است. بر مبنای این قانون، مذهب رسمی کشور تشیع اعلام گردیده، چرا که مذهب اکثریت قریب به اتفاق ملت است (اصل ۱۳) و به همین خاطر برای کاندیداتوری در انتخابات ریاست جمهوری نیز همین شرط را قائل شده است؛ لیکن سایر تمایزات و تبعیضات نفی شده‌اند. بنا بر اصل ۱۹:

مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند؛ اما از این تمایز که بگذریم، حقوق فراوانی برای همه شهروندان، منهای مذهب، دین و قومیت پیش بینی شده که همگی مصداق توجه به اصل شهروندی هستند از جمله:

- حق مشارکت در امور سیاسی (اصل ۷)، - برخورداری از حقوق مساوی (اصل ۱۹)، - برابری همگان مقابل قانون (اصل ۲۰)، - مصون بودن جان و مال همگان از تعرض (اصل ۲۲)، - ممنوعیت همگانی تفتیش عقاید مردم (اصل ۲۳)، - برخورداری همگان از امنیت فکری (اصل ۲۵)، - حق ابراز عقیده به طرز عمومی (اصول ۲۴ و ۲۷)، - آموزش و پرورش رایگان برای همه (اصل ۳۰)، - برخورداری عموم مردم از امنیت قضایی (اصل ۳۲)، - پیش بینی سازوکارهایی مانند حق تشکیل احزاب، راه اندازی و نشر مطبوعات و اصل شوراها، بیانگر اهتمام قانون‌گذار در اجرا و اعاده حقوق ملت و شهروندان جامعه دارد (سایر اصول).

توجه به کاربست اصل شهروندی به شکل مندرج در قانون اساسی و نه مفهوم و مصداق غربی و لیبرالی این مفهوم، میتواند تا حد زیادی تضادهای اجتماعی موجود میان گروه‌های قومی مذهبی را ترمیم و مانع از فعال، متراکم و سیاسی شدن آن‌ها، به عنوان یکی از کانون‌های مهم آسیب‌پذیری و بالفعل شدن تهدیدات امنیتی در سطوح منطقه‌ای و ملی و افزایش ضریب امنیتی مناطق این اقوام و اقلیت‌ها باشد. یکی از مطالبات جدی و اعاده نشده اقوام ایرانی به ویژه اهل سنت درخواست استفاده از نیروها و مدیران بومی بوده و هست. توسعه‌یافتگی نسبی مناطق حاشیه‌ای و افزایش شمار تحصیل‌کردگان دانشگاهی از یک سو و ویژگی‌ها خاص این مناطق از سوی دیگر لزوم به‌کارگیری نیروها و مدیران بومی را بیش‌ازپیش ضروری می‌ساخت. به همین خاطر یکی از سیاست‌های دولت در مناطق قومی نشین استفاده بیشتر از نیروهای مدیران بومی بوده که تا حدودی نیز محقق گردیده است. هم‌اینک و در مقایسه با دوره‌های قبلی در مناصبی مانند فرمانداری‌ها، شهرداری‌ها و سایر ادارات تعداد بیشتری از

نخبگان و مدیران بومی اشتغال دارند که البته ظرفیت بیشتری در این زمینه وجود دارد که به دلایل سیاسی محقق نگردیده است.

کارکرد اصلی مجمع تشخیص مصلحت نظام، علاوه بر حل اختلافات شورای نگهبان و مجلس شورای اسلامی، سیاست‌گذاری در امور کلان و ارائه نظرات ضروری در امور مهم به مقام رهبری است؛ اما مجمع در باب مسئله مهم قومیت‌ها ظرف دهه نخست هیئت خود، اتخاذ تصمیم و سیاست‌گذاری نمود. تا این که پس از مقدمه چینیه‌ها و برخی مطالعات و گردآوری تحلیل‌ها و نظرات اولیه، در سال ۱۳۷۸، مجمع سیاست‌های کلان نظام در خصوص اقوام ایرانی را مورد بررسی و تصویب قرار داد.

طی دوره سوم، با پایان جنگ و آغاز دوران بازسازی، تغییراتی در سیاست‌گذاری در آن عرصه پدید آمده که به نوبه خود نوع تعامل اقوام ایرانی با دولت مرکزی را به تدریج متحول گرداند. افزایش میزان باسوادی، رشد نهایی دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی و فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها، گسترش حضور زنان، دختران و جوانان در عرصه‌های فرهنگی و اجتماعی، تقویت وسایل ارتباطی و رسانه‌ها به ویژه صدا و سیما و افزایش میزان شهرنشینی در این زمینه قابل اشاره اند. نکته قابل توجه، ناموزونی توسعه نسبی فرهنگی و اجتماعی در این مناطق با تقاضای مشارکت سیاسی و کم توجهی به مطالبات رو به رشدی بود که بر اثر تغییر و تحولات گفته شده پدید آمد. این امر تدوین و اجرای سیاست‌ها در دوره بعدی را شدیداً تحت تأثیر قرار داد.

دوره چهارم، پس از دوم خرداد ۱۳۷۶ آغاز می‌شود. در این دوره پیامد اقدامات و سیاست‌های دوران قبلی آشکار گردید و به تغییرات مهمی در این زمینه منجر شد. هرچند ناهماهنگی و تعارض نهادها و مراکز ذی‌ربط به ویژه در حوزه نهادهای انتخابی و انتخابی همچنان به قوت خود باقی بوده و با توجه به این که مسائل قومی تحت‌الشعاع رقابت‌های سیاسی جناحی است، حتی در مواردی این تعارضات شدت گرفته است؛ اما در این مقطع نسبت به مسایل قومی در سطوح ملی و در میان اقوام ایرانی آگاهی و حساسیت بیشتری به چشم می‌خورد. شمار روزافزون کتاب‌ها، نشریات به زبان‌های محلی و ملی، راه‌اندازی مؤسسات تحقیقاتی، فعالیت دانشجویان و دانشگاه‌ها در این زمینه قابل اشاره‌اند.

منابع

- ابوطالبی، علی (۱۳۸۷)، حقوق قومی، اقلیت‌ها و همگرایی، ترجمه دکتر علی کریمه مله، فصلنامه مطالعات ملی، شماره اول، پاییز.
- احمدی، حمید (۱۳۷۹)، قومیت و قوم‌گرایی در ایران؛ افسانه یا واقعیت، نشر نی.
- احمدی، حمید (۱۳۸۳)، قومیت و قوم‌شناسی، نشر نی.
- احمدی، حمید (۱۳۸۶)، دولت مدرن و اقوام ایران: شالوده‌شکنی پارادایم رایج، مجموعه مقالات دولت مدرن در ایران، به اهتمام رسول افضلی، قم، دانشگاه علوم انسانی مفید.
- احمدی، حمید (۱۳۷۹)، قوم و قوم‌گرایی در ایران، تهران: نشر نی، ص ۵۱.
- استوری، جان (۱۳۸۳)، جهانی شدن و فرهنگ عامه و ترجمه حسین پاینده، فصلنامه ارغنون، شماره ۲۴، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- اسمیت، آنتونی. دی (۱۳۸۳)، ناسیونالیسم، ترجمه: منصور انصاری، تهران: موسسه مطالعات ملی
- برتون، رولان (۱۳۸۴)، قوم‌شناسی سیاسی، ترجمه: ناصر فکوهی، تهران: نشر نی.

بشریه، حسین (۱۳۷۴) جامعه شناسی سیاسی. تهران: نشر نی.

بنی هاشمی، میرقاسم (۱۳۸۳)، رژیم های جهانی و تحول جایگاه جنبش های قومی، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال هفتم، شماره اول، بهار، شماره ۲۳

بنی هاشمی، میرقاسم (۱۳۸۲)، شأن قومیت و ناسیونالیسم قومی در مطالعات امنیت ملی، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ششم شماره سوم.

بنی هاشمی، میرقاسم (۱۳۸۳)، رژیم های جهانی و تحول جایگاه جهانی شدن جنبش های قومی، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال هفتم شماره اول.

بیات، کاوه (۱۳۷۳)، تحولات خارجی و مسائل قومی ایران گفت و گو، شماره سوم، فروردین

حاجیان، ابراهیم (۱۳۸۳)، مسئله وحدت ملی و سیاست قومی مجموعه مقالات مسائل اجتماعی

حافظ نیا، محمد رضا (۱۳۸۱)، جغرافیای سیاسی ایران، تهران: انتشارات سمت.

حافظ نیا، محمد رضا (۱۳۸۱)، جغرافیای سیاسی ایران، تهران: انتشارات سمت.

حق پناه، جعفر (۱۳۷۷)، جامعه مدنی و گروه های قومی در ایران، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۲، سال ۱.

حمزه پور علی (۱۳۸۵)، بازشناسی بسترها و راهکارهای کنترل تحرکات و نا آرامی قومی در ایران، فصلنامه مطالعات سیاسی روز، سال چهارم، شماره بیستم.

حمزه پور، علی (۱۳۸۵)، بازشناسی بسترها و راهکارهای کنترل تحرکات و نا آرامی قومی در ایران، فصلنامه مطالعات سیاسی روز، سال چهارم، شماره بیستم.

خاتمی، علی (۱۳۸۵)، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.

راشدی، حسن (۱۳۸۵)، ترکان و بررسی تاریخ، زبان و هویت آنها در ایران، تهران: اندیشه نو.

سالنامه آماری استان های سیستان و بلوچستان، کردستان (۱۳۷۶)، تهران: سازمان برنامه و بودجه، صفحات مختلف.

سند برنامه سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ج.ا.ایران (۱۳۷۸)، تهران: سازمان برنامه و بودجه، ص ۲۹.

صالحی امیری، سیدرضا (۱۳۸۵)، مدیریت منازعات قومی در ایران، تهران، مجمع تشخیص مصلحت نظام، مرکز تحقیقات استراتژیک.

الطائی، علی (۱۳۸۲)، بحران هویت قومی در ایران، تهران: نشر شادگان.

علینقی، امیرحسین (۱۳۷۹) عدم تعادل در استان های مرزی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

غفار، پارسا (۱۳۸۷)، نیم نگاهی بر امنیت و سیاست قومی در ایران

قانون برنامه توسعه اول (۱۳۶۸) اداره کل قوانین مجلس شورای اسلامی.

گرچی، علی اکبر (۱۳۷۷)، چشم انداز تمرکززدایی در بستر شوراهای اسلامی، نشریه پژوهش، سال اول، ش ۲، ص ۱۰۱.

گزارش عملکرد صدا و سیما در سال ۱۳۷۸.

گزارش نماینده ویژه کمیسیون حقوق بشر در مورد وضعیت حقوق بشر در ایران (۱۳۸۰)، سایت اینترنتی، رویداد.

مارتین ماجر (۱۳۷۵)، سیاست قومی، گزیده مقالات سیاسی و امنیتی، جلد اول، ترجمه: موسسه پژوهش های اجتماعی، تهران انتشارات پیش.

متن کامل قانون برنامه اول توسعه ۷۲-۱۳۶۸ (۱۳۶۸)، منتشره توسط اداره کل قوانین مجلس شورای اسلامی.

مختارزاده (۱۳۸۳)، سلسله مقالات قومیت شناسی امنیتی، ماهنامه سخن آشنا، سال دوم، شماره ۸-۱۰.

مرادی، محسن (۱۳۸۶)، تأثیر توسعه بر مسائل قومی در ایران، فصلنامه علمی کاربردی آفاق امنیت، پیش شماره دوم و سوم پاییز و زمستان، ۱۳۸۶.

مستندات برنامه سوم توسعه (۱۳۷۸)، تهران: سازمان برنامه و بودجه، ص ۲۲.

مستندات برنامه سوم (۱۳۷۸)، تهران: سازمان برنامه و بودجه، ص ۶۵

مقصودی، مجتبی (۱۳۸۰)، تحولات قومی در ایران، علل و زمینه‌ها، تهران: مؤسسه مطالعات ملی.

مقصودی، مجتبی (۱۳۸۰)، تحولات قومی در ایران، تهران: مؤسسه مطالعات ملی.

نجاری راد، تقی (۱۳۸۰)، بحران نفوذ در ایران، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

هدایتی، سیدهاشم (۱۳۷۴)، بررسی کارکرد مدیران بومی و غیربومی در استان کردستان، پایان نامه کارشناسی ارشد مدیریت دولتی، دانشگاه تهران.